

اعتراضات مردم لیبی و نقش امپریالیزم

مصاحبه با مازیار رازی



صفحة ۱۵

نگاهی به بودجه سال ۹۰ و هدفمندی سازی یارانه ها

صفحة ۱۱

عوامل اقتصادی-اجتماعی خیزش های مصر

صفحة ۱۷

ریشه های طبقاتی جنبش زنان

صفحة ۲۱

تظاهرات عظیم ضد سرمایه داری در لندن

صفحة ۲۷

اقتصاد آمریکا: از "مترقی" بودن تا "طفیلی" شدن

صفحة ۲۷

Militant

فروردین ۱۳۹۰ سال چهارم- دوره دوم

شماره ۴۱

همایش مارکسیستهای انقلابی ایران



سال نو: آغازی نوین برای جنبش کارگری ایران

مصاحبه با مازیار رازی

پرسش: سال ۱۳۸۹ در روزهای پایانی خود است. درسهای جنبش کارگری در سال جاری را چگونه ارزیابی می کنید؟

پاسخ: وقایع سال پیش چند نکته را برجسته می کند. نخست اینکه، ماهیت هیئت حاکم همراه با ابراز سرکوب و ارباب اش بار دیگر نشان داد که چنین رژیمی قادر به حل مسایل جامعه کارگری نیست. گرانی، بی مسکنی، بیکاری و شرایط وخیم اقتصادی بیش از پیش بر تمام کارگران و زحمتکشان فشارهای مضاعف اعمال کرد. در چنین شرایطی، چند روز پیش یک عضو شورای عالی کار رژیم، از افزایش ۹ درصدی حداقل مزد کارگران برای سال ۹۰ خبر داد.

صفحة ۲



سال نو: آغازی نوین برای جنبش کارگری ایران



مصاحبه با رفیق مازیار رازی

پرسش: سال ۱۳۸۹ در روزهای پایانی خود است. درسهای جنبش کارگری در سال جاری را چگونه ارزیابی می کنید؟

پاسخ: وقایع سال پیش چند نکته را برجسته می کند. نخست اینکه، ماهیت هیئت حاکم همراه با ابراز سرکوب و ارباب اش بار دیگر نشان داد که چنین رژیم قادی به حل مسایل جامعه کارگری نیست. گرانی، بی مسکنی، بیکاری و شرایط وخیم اقتصادی بیش از پیش بر تمام کارگران و زحمتکشان فشارهای مضاعف اعمال کرد. در چنین شرایطی، چند روز پیش یک عضو شورای عالی کار رژیم، از افزایش ۹ درصدی حداقل مزد کارگران برای سال ۹۰ خبر داد. بنا به گزارش خبرگزاری دولتی کار ایران «ایلنا»، ولی الله صالحی، اعلام کرد: «با احتساب ۹ درصد، حداقل مزد کارگران برای سال آینده ۳۳۰ هزار و ۳۰۰ تومان تعیین شد». این رقم به هیچوجه پاسخ گویی نیاز کارگران نیست. این «افزایش» در صورتی انجام می گیرد که نرخ تورم توسط بانک مرکزی حکومت اسلامی در بهمن ۸۹، به میزان ۶/۱۱ درصد اعلام شده بود. به سخن دیگر قدرت خرید کارگران در سال آتی نسبت به سال جاری کاهش خواهد یافت و وضعیت اقتصادی آنان بدتر از پیش خواهد شد. کارگران ایران بار دیگر دریافته اند که تنها راه افزایش دستمزدها و بهتر کردن وضعیت اقتصادی خود نمی تواند متکی بر اقدامات «خیر خواهانه» یک نظام سرمایه داری عقب افتاده و ضد کارگری، باشد. کارگران باید خود برای حقوق عقب افتاده اقدام کنند.

چنین اقدامات مستقل کارگری به دنبال حرکت ها کارگران جسور ایران (کارگران شرکت واحد و نیشکر هفت تپه و غیره) در هفته های اخیر نیز مشاهده شده است. برای نمونه ۱۴ اسفند ۱۳۸۹، کارگران سه کارخانه کاشی و سرامیک سازی دولتی در میبد، با تجمع در مقابل دانشگاه آزاد این شهر، خواستار پرداخت دستمزدهای معوقه خود شدند (گزارش دانشجوی نیوز). معترضین شعارهایی از قبیل «مرگ بر دیکتاتور» و «دانش جو - کارگر، اتحاد - اتحاد» سر دادند. این تجمع با قرائت بیانیه ای به پایان رسید. در این بیانیه کارگران، احمدی نژاد را «دیکتاتوری کوچک اما دروغ گویی بزرگ» نامیدند و وعده هایش را «وعده سر خرم» خواندند. ۱۳ اسفند ۸۹ نیز کارگران جاده میبد - اردکان و میبد - یزد را به مدت بیست دقیقه بسته بودند. این جاده استان های تهران، قم، اصفهان، یزد، کرمان و بندرعباس را به هم متصل می کند و غیره.

دوم اینکه، کارگران ایران به درستی تشخیص داده اند که «اصلاح طلبان» به رهبری موسوی و کروبی نیز با وجود سرو صداهای بسیار سال پیش، قدمی در جهت منافع کارگران بر نداشتند. این رهبران به هیچوجه قابل اعتماد نبوده و با وجود دستگیری های اخیر و محدود شدن فعالیتشان اقدامات آنان در راستای تحولات نوین در درون جامعه و در مرکز آن جنبش کارگری نبوده است. این «رهبری» قابل اعتماد نیست، زیرا آنها بخشی از هیئت حاکمند. بدیهی است که کارگران برای حفاظت از منافعشان می باید رهبران خود را داشته باشند. رهبران عملی کارگری در صف مقدم جبهه مبارزه با سرمایه داری در سال پیش قرار داشته اند.

پرسش: شما از ماه ها پیش، شعار اعتصاب عمومی را در محور بحث های خود جای داده و بر ضرورت آن تأکید داشته اید. توضیح دهید که چرا این شعار، نسبت به سایر مطالبات امروزی، محوری است؟

پاسخ: ابتدا باید ذکر شود که صرف نظر از رهبران اصلاح طلبان، مبارزات جوانان در خیابان ها بر ضد ابزار و دستگاه دولتی حاکم، گام به گام تکامل یافته و در هر تظاهرات، شکل نوینی به خود گرفته است. ماه پیش جوانان در حمایت از جنبش های ضد استبدادی در شمال آفریقا به خیابان ها ریختند و شعار «مرگ بر دیکتاتور» سر دادند (در غیاب موسوی و



می آورد، دارا نمی باشد. یک اعتصاب عمومی، حتی چند روزه، کل اقتصاد جامعه را فلج می کند. تصور کنید که کارخانه های متعدّد، همراه با کارگران شرکت نفت و باراندازان، مخابرات، حمل و نقل و غیره دست به اعتصاب سراسری و عمومی زنند؛ تمام ساختار اقتصادی در عرض چند روز مختل می گردد. در دورهٔ سرنگونی رژیم شاه، این ابزار پرتوان کارگری را تجربه کردیم. اعتصابات کارگری (به ویژه اعتصاب کارگران بخش نفت) در واقع ستون فقرات رژیم شاه را در هم کوبید و پیروزی اعتراضات خیابانی را تضمین کرد. از این رو تمرکز اصلی تمام نیروهای انقلابی باید متوجه تبلیغ و سازماندهی اعتصاب عمومی قرار گیرد.

پرسش: برخی بر این اعتقادند که از آن جایی که در جامعهٔ ایران نه حزب و تشکیلاتی وجود دارد و نه احزاب موجود "کمونیستی" و "کارگری" دارای نفوذ و اعتبار کافی در میان کارگران هستند، چه ضرورتی برای طرح شعار "اعتصاب عمومی" وجود دارد؟ حتی اگر چنین اعتصابی هم به وقوع بپیوندد، بلافاصله از سوی دولت سرکوب می شود. اگر هم اعتصاب عمومی موفقیت آمیز باشد، تشکیلاتی نیست که آن را در راستای سرنگونی رژیم هدایت کند؟

پاسخ: بله این بحث به طور کلی درست است. اما باید توجه داشت که انقلاب ها در جهان، گاهی به شکل ایده آل و طبق روال منطقی پیش نمی روند (تنها کافی است امروز به مبارزات مردم لیبی، و اعتراضات توده ای در مصر، تونس، و سایر کشورها در شمال آفریقا و خاور میانه نظر افکنده شود). بدیهی است که در هر یک از این کشورها اگر تشکیلات قوی کارگری وجود داشت، آینده این کشورها به شکل دیگری رقم می خورد. حزب و تشکیلات توده ای در خلأ به وجود نمی آید. چنانچه نطفه های اولیهٔ یک گروه منسجم و مارکسیستی ریخته شده باشد و از اعتبار کیفی نسبی در میان کارگران پیشرو برخوردار باشد، می تواند در وضعیت مشخصی مبدل به آن تشکیلات و حزب کارگری مورد نیاز گردد.

باید توجه شود که تحقق اعتصاب عمومی، تنها هدف مختل کردن اقتصاد را دربر ندارد. آغاز اعتصاب عمومی همانند مدرسه ایست برای آموختن و سازماندهی و ایجاد تشکلاتی کارگری که درپیش وجود نداشته اند. اعتصاب عمومی مانند

کروبی). اما مهم تر از آن در تظاهرات سال پیش روز عاشورا، مبارزات جوانان در خیابان ها به شکل نوینی خود را به نمایش گذاشت: رودرویی آشکار و جسورانه با ابزار سرکوب. به عبارت دیگر می توان اذعان داشت که شکل تدافعی و مسالمت آمیز اعتراضات پیشین، جای خود را به شکل تهاجمی و خشونت آمیز داد. جوانان بر خلاف "رهبران" اصلاح طلب خود، در طی روند مبارزاتی دریافتند که در مقابل خشونت مزدوران رژیم باید از خود دفاع کنند و آن ها را با هر وسیله ای به عقب برانند. این اقدام جسورانهٔ جوانان، بر خلاف نظریات اصلاح طلبان درون و برون مرزی که اقدامات "مسالمت آمیز" و محدود به "چارچوب های قانونی" را موعظه می کردند و می کنند، ارزنده و قابل تقدیر بود.

اما این اقدامات جوانان، بدون اقداماتی سراسری از سوی طبقهٔ کارگر، بدون نتیجه باقی خواهد ماند. فشار ها از چند زاویه بر جوانان و به منظور متوقف نمودن فعالیت هایشان اعمال خواهد شد. اول، اعمال فشار از سوی رژیم و ابزار سرکوب و قوای سه گانه اش (به عنوان نمونه علم کردن بحث محاربه با خدا و یا تهدید به اعدام جوانان). دوم، اعمال فشار از سوی تمامی جناح های اصلاح طلبان، سلطنت طلبان، سوسیال دمکرات ها، لیبرال ها و متحدان بین المللیشان (به واسطهٔ انبوهی از تبلیغات رادیویی و تلویزیونی رسانه های بین المللی). سوم، اعمال فشار از سوی خانواده ها و نزدیکان جوانان.

بدیهی است که این اقدامات جسورانه بدون پشتوانهٔ طبقهٔ کارگر (یعنی تنها متحد واقعی جوانان برای ایجاد تغییرات بنیادین)، پس از دورهٔ کوتاهی نافرجام باقی خواهد ماند. شکست جوانان در مبارزات، جوئی از رخوت و یأس را به همراه خواهد آورد و دست های رهبران اصلاح طلب را برای معامله از بالا با سران رژیم باز خواهد گذاشت.

پرسش: چرا تصور می کنید که اعتصاب کارگران بهترین ابزار پشتیبانی از مبارزات فعلی جوانان در خیابان ها است؟

پاسخ: به این علت که یک اعتصاب کارگری ساده، ستون فقرات رژیم را مورد هدف قرار می دهد. هیچ فشار اجتماعی، اعتراضات خیابانی و قیام و حرکت های توده ای، لطمه ای را که یک اعتصاب کارگری بر پیکرهٔ رژیم وارد



این تجربه ی مشخص تاریخی بخصوص در ارتباط با ساختن شوراها امروز پس از بیش از ۳۰ سال در سراسر جهان از آن نام برده می شود و فراموش شدنی نیست. در درون طبقه ی کارگر هم این تجاربی نیست که فراموش شدنی باشد. دولت ها و حکومت های سرمایه داری نباید فکر کنند که با دستگیری منصور اسانلواها، طبقه ی کارگر را می توانند به سادگی ارباب کرده و به کناری پرتاب کنند. دستگیری ها، ارباب، شلاق زدن ها و فشارهای اقتصادی هیچ وقت طبقه ی کارگر ایران را به زانو در نخواهد آورد و این باید کاملاً برای مخالفین طبقه ی کارگر که در صدد سرکوب آن هستند و همچنین برای تمام جهانیان روشن باشد. متحدین طبقه ی کارگر در سطح بین المللی به این موضوع واقف هستند. از این نقطه نظر با اسرار و استحکام بیشتر از پیش از طبقه ی کارگر ایران و از مبارزاتشان در سطح بین المللی حمایت می کنند زیرا که به خصلت و به اهمیت مبارزات کارگران در داخل ایران پی برده اند. این تجربه کارگران ایران قابل قیاس با تجربه کارگران در مصر و تونس و کشورهای مجاور که امروز وارد مبارزه با استبداد حاکم در جوامع خود شده اند، نمی باشد.

بنابراین دور نخواهد بود زمانی که مجدداً شوراها ی کارگری در ایران ساخته شود و همان روش برخوردی که با نظام شاهنشاهی و دستگاه سرکوبش شد، در دوره ای نه چندان دور با این رژیم و دستگاه های سرکوب آن نیز خواهد بود. مبارزات کارگری متکی بر این تجربه غنی ادامه خواهد یافت و احیای شورای کارگری همانند دوران قیام پیش صورت خواهد گرفت. آن روز به زودی فرا می رسد.

آماده کردن طبقهٔ کارگر از یک نیروی بالقوه برای سازماندهی اعتصاب عمومی به یک نیروی بالفعل، بستگی به دخالتگری و سازماندهی مارکسیست های انقلابی دارد. در وضعیت کنونی حتی یک یا چند گروه کوچک مارکسیستی با برنامه روشن و اعتقاد راسخ به نقش و قدرت طبقهٔ کارگر برای سازماندهی اعتصاب عمومی و نهایتاً انقلاب کارگری، می تواند نقش تعیین کنندهٔ تبلیغاتی ایفا کند. تکثیر و پخش شب نامه ها در ضرورت اعتصاب عمومی میان کارگران جوان و محلات کارگری، باز کردن بحث در محافل کارگری، و تمرکز اصلی نیرو در این راستا، می تواند مثر ثمر باشد.

موتوری است که چندین اقدام را به طور هم زمان انجام می دهد. کارگران را بلافاصله در صدر اعتراضات اجتماعی قرار می دهد و موقعیت مبارزات خیابانی را تقویت می کند. رژیم و ابزار سرکوب آن را به همان اندازه تضعیف می نماید. سرکوبگران با مختل شدن شاهرگ های اقتصادی، اعتماد به نفس را از دست می دهند و بحران درونی آنان تشدید می شود. طبقهٔ کارگر در چند روز درگیر امر سازماندهی- از به دست گرفتن کنترل کارخانه ها تا سازماندهی ترافیک در خیابان ها و ایجاد کمیته های اعتصاب برای حمایت از خانواده های خود- خواهند شد. در نتیجه در مدت زمان کوتاهی اعتماد به نفس در میان کارگران اعتصاب کننده تقویت می شود. در تمامی کارخانه ها و خیابان ها و محلات کارگری، به بحث و تبادل نظر در مورد سازماندهی و تداوم مبارزه دامن زده می شود.

در چنین وضعیتی است که حزب طبقهٔ کارگر و تشکیلات کارگری برای هدایت گام های بعدی و نهایتاً برای رهبری و سازماندهی انقلاب به وجود خواهد آمد. ایجاد حزب و تشکیلات کارگری را نمی توان از این روند مبارزاتی جدا کرد. این دو در پیوند با یک دیگر به پیش می روند.

پرسش: آیا امروز طبقهٔ کارگر آمادگی برای اعتصاب عمومی را دارد؟

خیر چنین آمادگی ای را امروز ندارد. اما سابقه و تجربهٔ چنین اقدامی را دارد. سابقه ی تاریخی - تجربی طبقه ی کارگر را نمی توان نادیده گرفت. طبقه ی کارگر در سه ده ی پیش بر اساس سازمان دهی و نیروی خود، یکی از بزرگترین متحدین امپریالیزم آمریکا یعنی رژیم شاهنشاهی را سرنگون کرد. باید اذعان داشت که ستون فقرات رژیم شاه را صرفاً تظاهرات توده ای ی خیابانی نشکاند، بلکه اعتصاب عمومی کارگران، بخصوص بسته شدن شیرهای نفت توسط دست های پرتوان کارگران شرکت نفت بود که آن رژیم را متلاشی کرد. از این نقطه نظر ما به جرأت می توانیم بگوئیم که پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه، بزرگترین دستاورد را طبقه کارگر در ایران کسب کرد و بلافاصله پس از چند هفته بزرگترین شوراها ی کارگری را سازمان داد و کل ابزار دولت سرکوبگر شاه را از میان برداشت.



اما در داخل ایران چنین امکاناتی نه تنها وجود ندارد بلکه طبقه ی سرمایه دار از طریق این دولت ویژه در حال استثمار مضاعف طبقه ی کارگر می باشد. یعنی نه تنها بیکاری را افزایش می دهد و هم چنین دستمزدها را پائین می آورد، بلکه به درجه ای کارهای بی سابقه انجام می دهد. به عنوان مثال حقوق کارگرانی را که برای همین حداقل سطح دستمزد کار انجام داده اند، نمی پردازد! یعنی بعضی کارگران حتا دستمزدهای شش ماه تا یک ساله شان پرداخت نشده است. یکی از مواردی که طبقه ی کارگر و کارگران شریف ایران در سطح کارخانه ها به مبارزه دست می زنند، برای گرفتن این حقوق معوقه است. از این نقطه نظر دو عامل اصلی که از عوامل و شاخص های سنجش وضعیت اقتصادی در ایران است؛ یکی بیکاری، و دیگری تورم به درجه ی بسیار بالایی رسیده است.

در ایران از ۷۰ میلیون جمعیت تنها یک سوم آنها، یعنی ۲۳ میلیون و ۷۰۰ هزار نفر در بازار کار قرار گرفته اند، و از این ۲۳ میلیون و ۷۰۰ هزار نفر حدود ۱۲ درصد هم اکنون بیکارند. یعنی طبق آمار رسمی خود دولت، چیزی نزدیک به ۳ میلیون نفر بیکارند. تا سال ۱۳۹۱ چیزی در حدود ۲۷ میلیون نفر به بازار کار پیوسته، و بیکاری نزدیک به ۱۵ درصد آن خواهد بود. یعنی تا (۲۰ میلیون نفر زیر خط فقر می توانند قرار گرفته باشند).

طبق همین آمار (واحد اطلاعات اقتصادی اکونومیست ژوئیه ۲۰۰۸) نشان می دهد که تا سال ۱۳۹۱ یعنی سال دیگر جمعیتی که وارد بازار کار می شوند چیزی نزدیک ۲۷ میلیون نفر خواهد بود. یعنی یک افزایش ۴ میلیون نفری به بازار کار خواهند پیوست و از این تعداد تخمین زده می شود که ۱۵ درصد بیکار خواهند بود. یعنی جوانانی که وارد بازار کار می شوند، و حتا جوانان تحصیل کرده و در عرض سال آتی در حدود ۴ تا ۵ میلیون بیکار در داخل ایران خواهیم داشت.

به هر حال، با شرایط موجود و ترسیم شاخص هایی که اکونومیست ها و اقتصاددان های غربی از آینده می کنند، وضعیت را وخیم تر از آن چه که امروز هست می بینند. هم اکنون طبق آمار دولتی ۱۴ میلیون زیر خط فقر هستند، (بر اساس حقوق خط فقر تعیین شده توسط دولت که ۱۲۰۰۰۰

پرسش: چرا این تلاش عظیم که ابعاد بین المللی پیدا کرد، یعنی فلج شدن شاهرگ حیاتی رژیم شاهنشاهی به دست طبقه ی کارگر ایران منتهی شد؟ چرا خود این تجربه ی بزرگ، این انقلاب عظیم، این دخالت طبقه ی کارگر به آن سرانجامی که می باید برسد، نرسید؟

علت آن در واقع به مسئله ی ذهنی برمی گردد و نبود یک حزب سراسری ی طبقه ی کارگر در جامعه. زیرا که اختناق ۳۶ ساله ی رژیم شاهنشاهی چنان زیاد بود که امکان خود سازمان دهی طبقه ی کارگر را در راه ایجاد تشکلات خود منتفی کرد. در شرایطی که طبقه ی کارگر به درستی برای سرنگونی رژیم وارد صحنه ی مبارزاتی می شد، شرایط اولیه برای ایجاد یک چنین حزبی در حال به وجود آمدن بود که متأسفانه به دلیل امکانات لازم و تدارکات قبلی در واقع یک ضد انقلاب با شرکت در درون انقلاب توانست از تداوم پیشرفت مسئله ی انقلاب کارگری در داخل ایران جلوگیری نماید. این عامل ذهنی نکته ی بسیار حائز اهمیتی است که در دوره ی آتی شاید این تجربه بتواند مورد استفاده قرار بگیرد.

پرسش: چرا کارگران ایران رژیم جمهوری اسلامی را نمی توانند برکنار کند؟

پاسخ: این دولت نه تنها یک دولت غیر متعارف با سایر کشورهای جهان سرمایه داری است، بلکه حتی یک دولت غیر متعارف با سایر کشورهای سرمایه داری واپس گرا است. دولت واپس گرای سرمایه داری ایران به شکل وحشیانه، بی رحمانه، بدوی و عریان در حال اعمال سرمایه داری و استثمار کارگران است.

بدیهی است که هر نظام سرمایه داری در ارتباط با خرید نیروی کار، کارگران را استثمار می کند. در کشورهای اروپایی هم در اواخر قرن نوزدهم چنین بوده و کارگران به شکل وحشیانه استثمار می شدند. ولی با افزایش مبارزات کارگری و تشکیل اتحادیه های کارگری و ایجاد تشکلات مستقل کارگری و احزاب سیاسی مترقی، استثمار بی رویه دیگر نمی توانست صورت گیرد و باعث شد طبقه ی کارگر یک سلسله امتیازات کسب نماید، مانند: حقوق بیکاری و بازنشستگی، بهداشت و درمان رایگان و غیره. ما تمام این رفهم هایی که در این دوران به دست آمد مدیون مبارزات کارگری در سطح کشورهای اروپایی هستیم.



مثلاً در سالهای اخیر در کارخانه ی بارش اصفهان و چند سال پیش در کارخانه ی کشمیر و اخیراً در اعتراضات کارگران کارخانه ی هفت تپه ما شاهد این هستیم که اولین برخوردهایی که طبقه ی کارگر و کارگران با نیروهای انتظامی می کنند از شعارهای معمول فراتر می روند، مثلاً زمانی که چند کارگر دستگیر می شوند؛ سایر کارگران به شعار آزادی زندانیان سیاسی می رسند؛ و پس از آن به شعار تشکیل سندیکا رسیده و سپس که رژیم قصد دارد با آن ها باب یک سلسله مذاکرات و چانه زنی ها را باز کند، و نشان داده می شود که دولت به کذب بیان می کند که درآمدی حاصل از این کارخانه ها نیست و این کارخانه ها باید بسته شود، طبقه ی کارگر عموماً شعار کنترل کارگری را مطرح می کند. این تغییر کیفی که در ارتباط با وضعیت آگاهی طبقه ی کارگر ملاحظه می کنیم، ریشه در همین مبارزات چند سال پیش طبقه ی کارگر دارد. بنابراین این مسئله ی بسیار حائز اهمیتی در مورد پیشرفت جنبش کارگری است.

در مورد مسایل؛ یک سری کمبودهایی در جنبش کارگری و در اعتراضات و اعتصابات دیده شده که مایل هستم بیشتر در این مورد صحبت کنم:

آن چه که ما باید در سطح مبارزاتی و در سطح اعتصابات و اعتراضات کارگری توجه بکنیم، چیزی که در طی ۱۰ سال گذشته مشهود و ملموس است؛ در هر حرکتی، در هر کارخانه ای، از یک سو تجارب آن کارخانه به طور دائمی در درون کارخانه باقی نمی ماند. و از سوی دیگر تجارب به سایر کارخانه ها گسترش پیدا نمی کند. ضروری ست که در سطح کارخانه ها برای این دو عنصر بسیار مهم راه حل هایی پیدا کنیم.

قابل ذکر است که در هر کارخانه برای تدارک یک اعتصاب و یا اعتراضات یک رهبری عملی برای سازماندهی کارها ظاهر می گردد، یک رهبری کوچک که از کمیته های کوچک و افرادی که به هم اعتماد دارند تشکیل شده که این اعتراضات و فعالیت ها را سازمان بدهند. البته ما در گذشته حرکت های خودجوش و طغیان ها هم داشته ایم مانند اعتراضات اسلام شهر، ولی در دوران کنونی همه ی این اعتراضات و اعتصابات که صورت می گیرد حساب شده هستند. مطالبات و فعالیت های که طرح می گردند، واضح

تومان در ماه است. در صورتی که خط فقر واقعی امروز به ۳۰۰۰۰۰ - ۴۰۰۰۰۰ تومان در ماه می رسد. بر اساس همین داده ها در ایران چیزی در حدود ۲۰ تا ۲۵ میلیون نفر زیر خط فقر زندگی می کنند).

این واقعاً تأسف انگیز است بخصوص که دولت ایران یک دولت سرمایه داری فقیر مانند کشورهای آفریقایی و بدون ثروت های مالی نیست. این رژیم یکی از ثروتمندترین کشورهای جهان محسوب می شود. در آمد حاصل از فروش نفت در سال پیش به بیش از ۸۰ میلیارد دلار بوده، که این درآمد را دولت عمدتاً خرج سلاح برای حزب الله در لبنان و نوار قزه و انواع و اقسام ابزار سرکوبگرانه کرده و مابقی را به شکل بی رویه به جامعه تزریق می کند. از نقطه نظر اقتصادی سیاست های دولت احمدی نژاد تماماً سیاست هایی بی ارتباط و بی رویه بوده و در داخل خود رژیم و طرفداران خود احمدی نژاد نیز امروز انشقاقاتی دارد صورت می گیرد. این وضعیت؛ اقدامات کارگران را برای برکناری رژیم کنونی را دشوار می کند. اما با وجود اختناق شدید، مبارزات کارگری در سه دهه گذشته به طور سیستماتیک ادامه یافته است.

پرسش: توضیح دهید که نقطه ی قوت در پیشروی جنبش کارگری کدام ها هستند و جنبش کارگری ایران امروز چه مسایلی دارد؟

ما شاهد پیشرفت های زیادی در جنبش کارگری بوده، به ویژه یکی از پیشرفت ها در ارتباط با مطالباتی است که طبقه ی کارگر و کارگران شریف ایران برای مبارزه بدست می آورند و واضح است که در شرایط کنونی با وضع اسفبار کنونی اولین اعتراضات و مطالباتی که طبقه ی کارگر با آن وارد صحنه ی مبارزاتی می شود و اعتراضات را سازمان می دهد، با یک سلسله شعارهای اولیه ی انسانی (مثل ما گرسنه هستیم) می باشند. ولی در عرض چند روز به دلیل فشارهای مضاعف اقتصادی و این حالت انفجاری همین شعارها به شعارهای صنفی و سیاسی و حتا شعارهای ضد سرمایه داری تبدیل می گردند. ما ابعاد این تغییرات را در اعتراضات و شعارها و مطالبات کارگری بسیار مشاهده کرده ایم.



توانند با افرادی که از قبل شناسایی کرده و مورد اعتماد هستند، کمیته های دائمی ایجاد کنند، چه هنگامی که در سطح این کارخانه فعالیت و اعتراضی در جریان باشد و چه نباشد. اگر در سطح این کارخانه اعتراض یا اعتصابی در جریان باشد رهبران از پشت پرده مخفیانه مبارزات را سامان می دهند و لازم نیست شناخته شوند؛ و چه زمانی که مبارزه تقلیل و تنزل پیدا می کند، این کمیته ها کماکان به طور دائمی باید به فعالیت خودشان ادامه دهند.

نکته ی بعدی که در مرحله ی بعدی مطرح خواهد شد این است که کمیته های مخفی در سطح سراسری می توانند با همدیگر وصل شوند، یعنی این که مثلاً تجربه ی کارگران کارخانه های نساجی در کردستان می تواند در اسرع وقت مثلاً به کارگران اهواز و یا کارگران هفت تپه و یا برعکس منتقل شود. به تدریج ما طی یک دوره ای اگر ساختار تشکیلاتی سراسری اعلام نشده ای و مخفی را در سراسر کشور سازمان دهیم، اگر اجحافی در یک کارخانه مثلاً در پیریس سنندج از طرف کارفرمایان و نمایندگان رژیم اعمال شود، در چندین کارخانه ی دیگر در سراسر ایران در همبستگی با کارگران پیریس سنندج به پا خاسته و دست از کار می کشند و در واقع این مسئله زمینه های اولیه برای اعتصاب عمومی را به وسیله ی خود کارگران و از طریق خودسازمان دهی خود کارگران فراهم می کند. بنابراین تنها مشکلی که ما در دوران گذشته داشتیم این بوده که؛ تجربه های کمیسیون های مخفی در کارخانه ها را خوب عملی نکرده ایم و به محض این که فعالیتی به پایان می رسد، چه در نتیجه ی پیروزی و یا شکست، کارگران کارهایشان را تمام شده تلقی می کنند و ارتباطات با سایر کارگران دیگر کارخانه ها انجام نمی شود و این در واقع یکی از مسائل اصلی ما در دوره ی آتی خواهد بود که مبارزات را گسترده تر و عمیق تر انجام بدهیم.

پرسش: یکی از خواسته ها و شعارهای اصلی ی این دوره ی مبارزات کارگری در ایران ایجاد تشکل های مستقل کارگری بوده، چه تشکل های در سطح محلی و چه تشکل های در سطح سراسری. شما به عنوان یک فعال کارگری ویژگی ها و ساختار تشکیلاتی این تشکل های کارگری را که باید تشکیل شوند چگونه می بینید؟ و اگر چنین تشکل هایی تشکیل

است که تحت یک رهبری و سازماندهی صورت می گیرد. منتهی مشکلی که وجود دارد این است که؛ اولاً این رهبری در یک موقعیت و یک مبارزه ی خاص محدود می ماند (ضمن کسب تجارب غنی). اما این تجارب به محض اتمام مبارزه (پیروزی یا شکست) از میان می روند. یعنی اگر این مبارزه تمام گردد (چه به دلیل موفقیت و یا شکست)، کمیته ها که در درون کارخانه ها به وجود آمده اند، با اتمام حرکت برای دوره ای از بین می روند و تداوم پیدا نمی کنند. از طرف دیگر هم برخی از رهبران اصلی و رهبران عملی کارگران در بسیاری از موارد به دلیل انجام سازماندهی علنی شناخته شده و دستگیر می گردند (در مورد کارگران شرکت واحد هم این را شاهد هستیم، مثلاً در مورد منصور اسانلو و بسیاری از رهبران عملی کارگران)، این ها دستگیر می شوند و بدین ترتیب تداوم مبارزات و تجارب در آن کارخانه قطع می گردد. نه تنها این تجارب در درون یک کارخانه قطع می شود بلکه تجارب به سایر کارخانه ها که مبارزات مشابه انجام می دهند انتقال نمی یابد.

متأسفانه در سطح سراسری هم همین طور است و اشکال اساسی که ما با آن مواجه هستیم، این است که زمانی تجاربی در یک کارخانه کسب می شود، این تجارب به دلیل نبود یک رهبری عملی ی سراسری در سطح کارخانه ها، به کارخانه های دیگر منتقل نمی شود.

به همین دلیل پیشنهاداتی که من اکنون می خواهم مطرح بکنم بر اساس شرایط فعلی می باشد، این ها راه حل هایی هستند که شاید کامل نباشد ولی به هر حال متکی به تجارب بین المللی و تجاربی مشابه در کشورهای دیگر، مثلاً در ۱۹۳۶ در اسپانیا و یا شرایط مشابهی که ما در سطح جهانی داشتیم، به این دست آوردها در سطح بین المللی رسیده شده است.

این تجارب را ما باید در سطح کارخانه ها و در مواقعی که اعتصابات و اعتراضاتی صورت می گیرد، عملی کنیم. آن هم ساختن کمیسیون های مخفی کارگری در سطح کارخانه ها است.

به اعتقاد من اشتباه خواهد بود که رهبران عملی کارگران در سطح کارخانه شناسایی شوند، زیرا که شناخته شدن و دستگیری این ها در واقع به تداوم مبارزات در سطح همان کارخانه لطمه می زند. این کمیته های مخفی در واقع می



شود، به باور شما چه نقش و تأثیری در مبارزات کارگری در دور آینده خواهد داشت؟

پاسخ: به اعتقاد من تشکل مستقل کارگری بسیار نقش مهم و محوری در دوره ی آتی ایفا خواهد کرد. دلیلش هم این است که در موقعیت کنونی اگر شرایط ایجاد تشکل مستقل کارگری مهیا گردد و ایجاد شود، به دلیل انفجاری بودن وضعیت طبقه ی کارگر و شدت فشارهای اقتصادی رژیم و فشارهای نظامی و فشارهای معنوی که از طرق مختلف ایجاد می شود، این تشکل می تواند نقش چندگانه ای ایفا بکند و صرفاً یک تشکل صنفی نخواهد بود و برعکس تشکلی خواهد بود که در حوزه های سیاسی و تشکیلاتی هم وارد خواهد شد و یک محور مرکزی و اصلی برای جذب تمام نیروهای مبارز کارگری خواهد شد.

اما در مورد تعریف تشکل مستقل کارگری، یک سلسله ملاحظات دارم که بحث در مورد آن را لازم می بینم.

واضح است که امروز دیگر کسی در درون جنبش کارگری مخالفت با ایجاد تشکل مستقل کارگری نمی کند و همه هم یک تعریف خاص در مورد آن دارند که مورد قبول همگان است، و آن هم این است که؛ تشکل مستقل به مفهوم این است که «مستقل از دولت» و «مستقل از احزاب» باشد.

این توافق بسیار خوبی است که همه به آن دسترسی پیدا کرده اند، ولی اگر کمی به این مفاهیم نزدیک تر برخورد کنیم می بینیم که اختلافات و انحرافات شدیدی حتی در این مفاهیم وجود دارد. در این دوره ای که فرصتی برای تبادل نظر و مشخص کردن مفاهیم و واژه های و تشکیلات و ساختارهایی که می خواهیم ایجاد کنیم، وجود دارد بسیار خوب است که این مسائل موشکافی گردد.

در مورد تشکل مستقل از دولت؛ که همگان از آن صحبت می نمایند، به اعتقاد من انحراف مشخصی که پیش آمده این است که برخی از فعالین جنبش کارگری مفهوم حکومت را با مفهوم دولت مخدوش می کنند. مفهوم حکومت که بخشی از یک دولت است در واقع دولت را به قوه ی مقننه و قوه ی قضائیه و قوه ی مجریه که از (ابزار سرکوب) حکومتی و یا کابینه فلان حکومت محدود می کند. پس حکومت، یک بخشی از دولت است. واضح است که این گرایشات انحرافی مخالف

این دولت هستند و به سرکوب ها و حضور لباس شخصی ها و نیروهای انتظامی معترضند و حتی این دولت را مورد سؤال قرار می دهند. اما در همین محدوده می خواهند تشکل مستقل کارگری بسازند، یعنی تشکل مستقل کارگری که خارج از این حکومت و مستقل از این حکومت است. در صورتی که از نقطه نظر جنبش کارگری در سطح بین المللی مفهوم دولت سرمایه داری بسیار فراتر از این ها است. بخصوص در داخل ایران، نهادهای مختلفی هستند که این ها کماکان دولتی هستند. اما مشخصاً در قوه ی مقننه، مجریه، قضائیه و یا کابینه ی احمدی نژاد ممکن است نباشند.

بنابراین وقتی ما از تشکل مستقل کارگری "مستقل از دولت" صحبت می کنیم، منظورمان این است که مستقل از تمام ابزار دولتی. ابزاری که در واقع بخشی از ابزار استحکام بخشیدن به این دولت هستند. تشکل مستقل کارگری باید مستقل از تمام اجزای این دولت باشد، بنابراین این خوانایی نخواهد داشت اگر ما تشکل مستقل کارگری در ایران ایجاد کنیم که فردا آقای محبوب و نماینده های وابسته به رژیم و شوراهای اسلامی کار و حزب اسلامی کار هم وارد این تشکل بشوند و بعضی از این کارگران هم از این موضوع حمایت کنند. این شدنی نخواهد بود و چون تشکل مستقل کارگری برای سازماندهی امری صورت می گیرد، یعنی برای سازماندهی اعتصاب کارگران دور هم جمع می شوند، برای حفاظت و دفاع از حقوق اولیه ی کارگران دور هم جمع می شوند. بنابراین باید تشکل مستقل کارگری کاملاً از تمام اجزای دولت سرکوبگر پاکیزه باشد.

نکته ی دوم در مورد تشکل مستقل از احزاب: نکته ای که باید در این جا اشاره شود این است که طبقه ی کارگر در داخل ایران امروز تشکل مشخص سیاسی خودش را ندارد، برای به قدرت رسیدن طبقه ی کارگر و برای ایجاد حکومت کارگری، به حزب سراسری طبقه ی کارگر در داخل ایران نیاز خواهد بود.

در دوره ی گذشته و در حکومت شاهنشاهی به دلیل نداشتن این حزب سراسری، در موقعیتی قرار گرفتیم که انقلاب از طرف ضد انقلاب از ما ربوده شد. ولی دیگر در این شرایط، در این دوران تدارکاتی ما می توانیم، طبقه ی کارگر می تواند به این ایجاد هسته های اولیه حزب خود مبادرت



مورد این کمیته های مختلف اشاره کنم. کمیته های شناخته شده ی بسیاری موجود است مانند: کمیته ی پیگیری برای ایجاد تشکل آزاد کارگری، کمیته ی هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری، کمیته ی هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری، شورای همکاری، اتحادیه ی آزاد کارگران، اتحادیه ی کمیته های کارگری و غیره. که همه کارهای ارزنده ای در حد خود انجام دادند.

اما مسئله ای که به نظر من مطرح است و کمبود و یک اشکال اساسی ی که این کمیته ها در سطح ساختاری دارند این است که به یک سؤال اساسی ی کارگران باید پاسخ دهند و این سؤال این است که: اختلاف تمام این کمیته ها بر سر حمایت از کارگران بر سر چیست؟ چرا این همه کمیته های مختلف ساخته شده است؟ چرا انشاقات و انشعاباتی در درون این ها شکل می گیرد؟ و چرا این ها در درون یک اتحاد عمل سراسری در سطح ایران نمی توانند با هم از حقوق طبقه ی کارگر دفاع بکنند؟

این سؤال محوری بسیار مهمی است که رفقا و دوستانی که کمک مهمی در ایجاد این کمیته ها کرده اند باید پاسخ گو باشند. این بحثی است که سال هاست در جنبش کارگری بین پیشروان کارگری طرح شده است. که ما در درون جنبش کارگری در حله ی نخست باید بپذیریم که نظرات مختلف و برنامه های مختلف شکل می گیرد، بعضی از افرادی که در جنبش کارگری وارد صحنه ی مبارزاتی می شوند این ها اعتقاد به سندیکالیزم دارند و یا اصلاً سندیکالیست هستند. بعضی اعتقاد به عقاید و برنامه ی کمونیستی دارند. بعضی ها اعتقاد به برنامه ی سوسیالیستی دارند. بعضی ها طرفدار شعار لغو کار مزدی هستند، بعضی ها به درجات مختلف گرایش های سوسیال دموکرات ممکن است داشته باشند، بعضی ها آنارشیست هستند، بعضی ها آنارکوسندیکالیست هستند و غیره. یعنی انواع و اقسام نظرات مختلف در درون جنبش کارگری شکل می گیرد و این تعدد نظرات به دلیل اختلاف و به دلیل این که بحث های جامعی وجود نداشته، به دلیل همین عدم تبادل نظرات در نبود میز گردها است. اما کمکاکان این نظرات مختلف و متعددی در سطح جامعه در درون طیف اپوزیسیون دولت سرمایه داری شکل می گیرند. بنابراین مسئله ای که باید در حله ی اول بپذیریم اینست که اختلافاتی ممکن است میان این طیف وجود داشته باشد که

کند. اگر طبقه ی کارگر پرتوان و پر از قدرت همانند یک فشار بخار بسیار قوی که از لوله ی کارخانه و یا لوله ی لوکوموتیو بیرون می آید مقایسه کنیم، برای این که این نیروی قوی و پرتوان و حرارت بتواند به طور مستمر عمل کند و از تمام منافع و مواضع خود به طور مستمر و پیگیر حمایت کند، باید در درون یک سیلندر خودش را متراکم کرده و سازمان بدهد تا بتواند اهرم هایی که در درون این سیلندر هستند به حرکت درآورد و به طور اتوماتیک این قدرت را بازتولید و منتقل کند.

این سیلندر اگر حزب طبقه ی کارگر باشد و آن نیروی قوی و پرتوان خود طبقه ی کارگر، می بینیم که در دوره ی آتی اگر ما بخواهیم، کارهای مؤثر و عمیقی انجام دهیم طبقه ی کارگر باید به حزب خودش برسد و حزب خودش را تشکیل بدهد. پس در شرایطی که طبقه ی کارگر حزب خودش را تشکیل بدهد و یا حزبی پیدا کند که آن را از آن خودش بداند و در درون این حزب رهبران عملی ی طبقه ی کارگر شرکت داشته باشند و در رهبری ی این احزاب، فعالین طبقه ی کارگر شرکت داشته باشند واضح است که این حزب به هیچ شکلی جدا از طبقه ی کارگر و تشکل طبقه ی کارگر نمی تواند باشد. و آن بخشی از طبقه ی کارگر است.

اما به اعتقاد من در شرایط کنونی هنوز آن حزب طبقه ی کارگر که مورد اعتماد طبقه ی کارگر در سطح سراسری قرار گرفته باشد و متشکل از رهبران عملی ی طبقه ی کارگر باشد وجود ندارد. د این حزب سراسری، در آینده باید توسط همه کسانی که در این سمت و سو گام برداشته و با پیشروی کارگری و کل جنبشی که متعلق به طبقه ی کارگر است؛ به وجود آید.

پرسش: تلاش های پیشروان جنبش کارگری و خود طبقه ی کارگر را در این راستا برای ایجاد تشکلات مستقل کارگری در سال های اخیر چگونه ارزیابی می کنید؟

پاسخ: به نظر من در دوره ی گذشته کمیته های مختلفی ایجاد شدند که متشکل از رهبران عملی ی طبقه ی کارگر بودند و کارهای ارزنده ای هم در سراسر ایران و کارخانه های مختلف انجام دادند و خبرهای جنبش کارگری را منعکس می کنند و هزینه های بسیاری هم پرداختند و کارهایشان قابل تقدیر است. من در این جا می خواهم به یک سری نکاتی در



می افتد این است که، نیروهای متخاصم، نیروهای بورژوا و نیروهای خرده بورژوا می توانند رهبری طبقه ی کارگر را در یک مقطع خاصی به دست بگیرند. این بارها در تاریخ اتفاق افتاده و این یک خطر بسیار مهمی است، اگر ما اتحاد عمل سراسری نداشته باشیم با این خطر مواجه خواهیم شد.

خطر دیگری که مهم تر از این است که امکان آن وجود دارد، و آن به موقعیت ایران و شرایط کنونی آن برمی گردد. رفقا خوب اطلاع دارند که سازمان بین المللی کار «آی ال او» بارها به ایران مسافرت کرده و قصد این را دارد که یک اتحادیه ی کارگری در ایران با همکاری دولت سرمایه داری به وجود آورد. یک اتحادیه ی کارگری زرد خواهد بود، که یک روزنه ای ایجاد می کند برای طبقه که اکثر طبقه ی کارگر را به درون این اتحادیه بکشد؛ و برای ۱۰ الی ۱۵ سال آینده طبقه ی کارگر را به شکلی دیگری تحمیق بنمایند. واضح است که اگر یک بدیل سراسری از متحدین طبقه ی کارگر نقداً وجود نداشته باشد، این ها (دولت و آی ال او) موفق می شوند که این اتحادیه را به وجود آورند و بخش عظیمی از کارگران را در درون این اتحادیه ی زرد کانالیزه کنند و در حقیقت برای یک دوره ای کار و زحمات ما به تعویق خواهد افتاد.

از این نقطه نظر مهم است، در این فرصتی که ما داریم، و فرصت تنفسی ی کوتاهی هم است، (یعنی چانه زنی دولت سرمایه داری ایران با امپریالیزم به زودی به پایان خواهد رسید و زد و بندهایشان را با هم انجام خواهند داد و سر و کله ی (آی ال او) در داخل ایران پیدا خواهد شد و این اتحادیه ی کارگری را هم ایجاد خواهند کرد. پیش از آن، این اتحاد عمل سراسری را حتماً باید به وجود آیند. توصیه من به فعالان جنبش کارگری این است که تمام نماینده ها و دست اندرکاران این کمیته هایی موجود، جلسه ای فراخوانند و با همدیگر صحبت نمایند و با حفظ کمیته های خودشان یک اتحاد عمل سراسری برای حفظ منافع کارگران ایجاد نمایند. جز این راه دیگری وجود ندارد و اساس کار هم پذیرش دموکراسی کارگری است. پذیرش و احترام به حق داشتن اختلاف نظر در درون این تشکلات است.

با آرزوی آغازی نوین برای تمام کارگران ایران!

۲۷ اسفند ۱۳۸۹

اختلافات واقعی هم هستند. امروز هیچ کس، هیچ گروهی و هیچ کمیته ای نمی تواند بگوید که آن ها تنها نماینده ی رادیکال جنبش کارگری در داخل ایران هستند. این مقام باید از طریق تبادل نظر از طریق کار مشترک، از طریق عمل مشترک نشان داده شود که چی کسی برنامه اش فراتر و رادیکال تر از دیگری است. ما نمی توانیم قبل از طی این پروسه به انشقاقات و انشعابات در میان یک بخش عمده و مهمی از پیشروان کارگری دامن بزنیم. از این نقطه نظر، این اشکال اساسی میان کارگران پیشرو وجود داشته است.

از طرف دیگر مسئله ی رعایت دموکراسی کارگری در این کمیته ها است. برای این که اتحاد عمل سراسری بین تمام این گرایش ها و کمیته های موجود ایجاد گردد مسئله ای کلیدی همان رعایت دموکراسی کارگری است. باید حق نظر سایرین به رسمیت شناخته و پذیرفته و محترم شمرده شود. ما بر اساس اتحاد عمل می توانیم با حفظ عقاید خودمان با حفظ موقعیت و تشکیلات خودمان برای حمایت از طبقه ی کارگر، برای حمایت از اعتصاب گران، برای حمایت از منصور اسانلو، و تمام مبارزینی که در گذشته به زندان افتاده اند و یا می افتند متحداً کار مشترک انجام دهیم، آنهم متکی به متحدان بین المللی خود در سطح جهان که میلیون ها کارگر هستند. ما تا به طور متشکل و به طور متحد و منسجم با هم شروع به فعالیت نکنیم واضح است که متحدین بین المللی خودمان را هم نمی توانیم به طور پایدار جذب این حرکت بکنیم.

بنابر این حذف گرایی، افترا، از پشت خنجر زدن، انشعاب و انشقاق در میان کمیته هایی که کاری جز حمایت از طبقه ی کارگر ندارند به نظر من یک اشتباه اساسی است و باید کاملاً برطرف شود. ما این بحث را از طریق کتبی سالهاست که مطرح کرده ایم ولی متأسفانه کسی توجهی نمی کند و حتا مقالاتی که در مورد این موضوعات نوشته می شود از طریق سایت ها، روزنامه ها و نشریات این رفقا حذف می شود که بحثی در این مورد راه نیافتد. برخی متأسفانه دچار لغزش اساسی شده اند و این مسائل ابتدایی را رعایت نمی کنند و این برخوردها یک سلسله خطرانی در آتیه برای کل ما و کل جنبش کارگری به بار خواهد آورد که این ها این دو خطر عمده هستند: اگر ما جلو این افتراق را نگیریم و اتحاد عمل سراسری ایجاد نکنیم، یکی از مسائلی است که در غیاب ما در سطح کارخانه ها، در غیاب حضور رهبران عملی اتفاق



نگاهی به بودجهٔ سال ۹۰ و هدفمندی یارانه ها

آرمان پویان

بودجهٔ سال ۹۰، به عنوان نخستین بودجه ای که بر اساس قانون "هدفمندی یارانه ها" تنظیم می شود، این بار از حساسیت به مراتب بالاتری - چه برای بورژوازی حاکمه ایران و چه برای طبقهٔ کارگر، اقشار محروم و بخش وسیعی از خرده بورژوازی که مستقیماً تحت تأثیر تبعات و پیامدهای این بودجه قرار خواهد گرفت- برخوردار است.

در حال حاضر اطلاع چندان از جزئیات لایحهٔ بودجهٔ ۹۰ در دست نیست و آن چه هم تحت عنوان "جزئیات لایحه" در سایت های خبری دولت منتشر می شود، در حقیقت چیزی بیش تر از یک سری "کلیات" مبهم نیست.

به هر روی، اولین و مهم ترین موضوعی که در حال حاضر بخش بزرگی از جامعه را درگیر خود کرده است، مسألهٔ میزان یارانهٔ نقدی پرداختی در سال آتی است.

مدتی پیش سایت خبری آفتاب، در گزارشی عنوان کرد که "یارانهٔ فروردین ۱۳۹۰ هم اکنون واریز شده و بر این اساس در سال آینده برای ۱۱ ماه باقی مانده، به هر ایرانی حداکثر ۲۷ هزار تومان یارانه تعلق خواهد گرفت" (۶ اسفند ۸۹). با این حال شمس الدین حسینی، وزیر امور اقتصاد و دارایی، سراسیمه کاهش یارانهٔ نقدی پرداختی در سال آینده به ۲۷ هزار تومان را تکذیب کرد؛ کم تر از یک روز پس از صحبت های حسینی، اعلام ارقام قطعی لایحهٔ بودجه سال آینده از سوی معاون بودجهٔ معاونت برنامه ریزی و نظارت راهبردی احمدی نژاد در جریان گفت و گوی ویژهٔ خبری دوشنبه در شبکهٔ دوّم صدا و سیما، حدس و گمان های تازه ای را برای برآورد میزان یارانهٔ نقدی سال ۹۰ مطرح کرد.

هرچند وزیر امور اقتصادی و دارایی رقم ۲۷ هزار تومان را تکذیب کرده بود، ولی اساساً نه کاهش میزان یارانهٔ نقدی را رد کرد و نه رقم یارانهٔ جدید را اعلام نمود.

دوشنبه شب، رحیم ممبینی معاون بودجهٔ معاونت برنامه ریزی و نظارت راهبردی رئیس جمهور در گفتگویی ویژهٔ خبری شبکهٔ دو در مورد اعتبار هدفمندی یارانه ها در لایحهٔ بودجه سال آینده گفت: "کل اعتبار بودجه برای سازمان هدفمندی یارانه ها، ۵۶ هزار میلیارد تومان پیش بینی شده

است که به موجب قانون ۵۰ درصد آن برای کمک مردم، ۳۰ درصد مراکز تولیدی و ۲۰ درصد برای شرکت های دولتی در نظر گرفته شده است."

به این ترتیب بودجهٔ در نظر گرفته شده برای توزیع یارانهٔ نقدی (بدون احتساب یارانهٔ نان)، ۲۸۰۰۰ میلیارد تومان است (در لایحهٔ بودجه، مقدار ۳۵۰۰ میلیارد تومان به عنوان یارانهٔ نان در نظر گرفته شده است). این که آیا اعتبار در نظر گرفته شده، برای توزیع یارانهٔ نقدی ماهانهٔ سابق (۴۰ هزار و پانصد تومان، با حذف یارانهٔ نان) کفایت خواهد کرد یا خیر، به چند عامل بستگی دارد:

نخست؛ تعداد واجدین دریافت یارانهٔ نقدی. در حال حاضر اطلاع داریم که قرار است تا از تاریخ ۱۵ اسفند سال جاری، ثبت نام های جدیدی صورت گیرد و این موضوع تعداد دریافت کنندگان را افزایش خواهد داد. در مورد تعداد دریافت کنندگان یارانه در سال ۹۰، تا به الآن سه برآورد مختلف (۶۱، ۶۴ و ۷۲ میلیون نفر) صورت گرفته است.

دوّم؛ یارانهٔ فروردین ماه مشمولان همراه با یارانهٔ اسفندماه پرداخت شده است و دولت در سال آتی تنها به ازای ۱۱ ماه یارانه پرداخت خواهد کرد. البته این در شرایطی است که موعد پرداخت یارانهٔ نقدی از دو ماه یکبار به ماهانه تغییر کند.

اما مهم تر از این دو مسأله اینست که آیا اصولاً دولت قادر خواهد بود تا این بودجه را تأمین کند یا خیر. این موضوعی است که باید با تردید بیش تری نگاه کرد.

اگر بودجهٔ لازم برای پرداخت یارانهٔ سال گذشته (۴۰ هزار و پانصد تومان) را در دو مقطع ۱۱ و ۱۲ ماه، و هم چنین بر اساس تعداد احتمالی متقاضیان دریافت یارانه برآورد کنیم، می بینیم که بودجهٔ ۲۸۰۰۰ میلیارد تومانی، به غیر از دو حالت، کافی نخواهد بود. همان طور که در جدول زیر نشان داده ام، اگر تصمیم دولت بر آن باشد که یارانهٔ نقدی را در طول ۱۲ ماه توزیع کند، به بودجه ای نیاز خواهد داشت که از ۲۸۰۰۰ میلیارد تومان در نظر گرفته شده، بیش تر خواهد بود. به علاوه، اگر تصمیم بر توزیع یارانه در طی ۱۱ ماه باشد، فقط کفایت تا تعداد مشمولین دریافت یارانه از حدود ۶۳ میلیون نفر بگذرد، تا اعتبار تعیین شده با کسری مواجه شود.



خواهد شد. در این حالت البته (مطابق با جدول ۱) مشکل کسری در پرداخت ۱۱ ماههٔ یارانه ها حل خواهد شد و در پرداخت ۱۲ ماهه، تنها چنان چه تعداد مشمولین یارانه از مرز حدوداً ۷۰ میلیون نفر بگذرد، با کسری رو به رو خواهیم بود (همان طور که در جدول ۱ نشان داده شده است، برای توزیع یارانهٔ نقدی ۴۰ هزار و پانصد تومانی در طی ۱۲ ماه و بین ۷۲ میلیون نفر به تقریباً ۳۵۰۰۰ میلیارد تومان اعتبار نیاز است که از رقم ۳۳۶۰۰ میلیارد تومان پیشی می گیرد).

در این حالت احتمالی جدید (یعنی افزایش ۱۰ درصدی حجم اعتبار در نظر گرفته شده برای توزیع نقدی میان مشمولین) هم می توان مقادیر مختلف یارانهٔ نقدی ماهانه در سال ۹۰ را تخمین زد:

جدول ۳

مشمولین دریافت یارانهٔ نقدی (میلیون نفر)	۶۰.۵	۶۱	۶۴	۷۲
فرض ۱۱ ماه	۵۵۵۰۰	۵۰۰۰۰	۴۷۷۰۰	۴۲۲۰۰
فرض ۱۲ ماه	۴۶۲۰۰	۴۵۹۰۰	۴۳۷۰۰	۳۸۸۰۰

بر مبنای توزیع اعتبار ۳۳۶۰۰ میلیارد تومانی

البته تا به این جا، محاسبات، عمداً بدون احتساب یارانهٔ نان صورت گرفت؛ چرا که ظاهراً حجم یارانهٔ نان (۳۵۰۰ میلیارد تومان)، از محلی غیر از درآمدهای حاصل از هدفمندسازی دولت تعیین شده و در نتیجه، مازاد بر آن ۵۶۰۰۰ میلیارد تومانی است که قرار است ۵۰ یا ۶۰ درصد آن در طول سال توزیع شود.

یارانهٔ ماهانهٔ نان را هم می توان به روال فوق محاسبه نمود:

جدول ۴

مشمولین دریافت یارانهٔ نقدی	۶۰.۵	۶۱	۶۴	۷۲
فرض	۴ هزار	۴ هزار	۴ هزار	۴ هزار

جدول ۱. بودجهٔ لازم برای پرداخت یارانهٔ ماهانهٔ سابق در سال ۹۰، بر فرض ۱۱ و ۱۲ ماه (به میلیارد تومان)

مشمولین دریافت یارانهٔ نقدی (میلیون نفر)	۶۰.۵	۶۱	۶۴	۷۲
بودجه - ۱۱ ماه	۲۶۹۵۳	۲۷۱۷۶	۲۸۵۱۲	۳۲۰۷۶
مازاد / کسری	+۱۰۴۷	+۸۲۴	-۵۱۲	-۴۰۷۶
بودجه - ۱۲ ماه	۲۹۴۰۳	۲۹۶۴۶	۳۱۱۰۴	۳۴۹۹۲
مازاد / کسری	-۱۴۰۳	-۱۶۴۶	-۳۱۰۴	-۶۹۹۲

بر اساس همین سناریوها، می توان مبلغ یارانهٔ نقدی ماهانه را هم تخمین زد:

جدول ۲. یارانهٔ نقدی ماهانه در سال ۹۰ بر فرض ۱۱ و ۱۲ ماه

مشمولین دریافت یارانهٔ نقدی (میلیون نفر)	۶۰.۵	۶۱	۶۴	۷۲
فرض ۱۱ ماه	۴۲۰۰۰	۴۱۷۰۰	۳۹۸۰۰	۳۵۳۰۰
فرض ۱۲ ماه	۳۸۵۰۰	۳۸۲۰۰	۳۶۵۰۰	۳۲۴۰۰

بر مبنای توزیع اعتبار ۲۸۰۰۰ میلیارد تومانی

همان طور که مشاهده می شود، فقط در همان دو حالت فوق، میزان یارانهٔ پرداختی از ۴۰۵۰۰ تومان بیش تر خواهد بود و در سایر موارد حجم یارانهٔ نقدی کاهش می یابد.

اما گفته می شود که قرار است تا دولت سهم خود را از ۲۰ به ۱۰ درصد کاهش دهد (و متعاقباً سهم مردم از ۵۰ به ۶۰ درصد افزایش یابد). در این حالت، مبلغ ۳۳۶۰۰ میلیارد تومان از بودجهٔ ۵۶۰۰۰ میلیارد تومانی برای توزیع تعیین



بهتر است تا در این جا مقایسه هم داشته باشیم بین ردیف های یارانه ای مندرج در لوائح سال ۸۹ و ۹۰. یارانه های تخصیص یافته در جدول فوق را می توان به چند حوزه کلی تفکیک و سپس بررسی کرد:

کالاهای اساسی: همان طور که مشاهده می شود، حجم یارانه کالاهای اساسی با ۴۴٪ کاهش، ۲۵۰۰ میلیارد تومان تعیین شده است. این موضوع به معنای افزایش بیش تر قیمت های این اقلام در سال آینده خواهد بود. در این بین اما افزایش یارانه "دارو و شیرخشک" و "شیر و نان غنی شده" دانش آموزان"، فقط به ۵٪ محدود شده است.

حمل و نقل عمومی: در سطر ۷ جدول دیده می شود که یارانه "حمایت از طرح های حمل و نقل عمومی شهرها" بدون تغییر باقی مانده است (۱۱۰ میلیارد تومان). اما از سوی دیگر، با تصویب نرخ کرایه اتوبوسرانی و مینی بوسرانی شهر تهران در سال ۹۰ از سوی شورای شهر، قیمت بلیت های اتوبوس از ۲۵ تومان به ۴۲ تومان، و در بخش اتوبوس های خصوصی نیز بسته به مسافت، از ۲۵ تا ۵۰ تومان افزایش یافته است.

"یارانه حمل و نقل عمومی بلیت مترو تهران و سایر شهرها" نیز رقم ۴۰۰ میلیارد تومان تعیین شده است. اما این به معنای کاهش بهای بلیت مترو نخواهد بود، بلکه بالعکس بر اساس مصوبه شورای شهر، سال آینده قیمت بلیت تک سفره مترو برای مسافری، با ۳۰ درصد افزایش، به ۳۲۵ تومان خواهد رسید (در واقع قیمت بلیت تک سفره مترو ۹۷۵ تعیین شده است که یک سوم آن بر عهده مسافرین خواهد بود).

انرژی: هم چنین دیده می شود که بنا به پیشنهاد دولت، "یارانه انرژی: ما به التفاوت قیمت برق و سوخت نیروگاه ها" با ۲۵٪ افزایش، ۴۰۶۶ میلیارد تومان تعیین شده است که افزایش نسبتاً بزرگی است. در این جا این سوال هم چنان باقی می ماند که با وجود عدم تغییر قیمت عرضه سوخت به نیروگاه ها و ضمناً افزایش قیمت برق، افزایش یارانه انرژی (تفاوت قیمت برق و سوخت نیروگاه ها) واقعاً به چه معناست؟ ظاهراً قرار است تا این افزایش، صرف بدهی های وزارت نیرو به پیمان کاران بخش خصوصی صنعت برق شود.

۱۲ ماهه	و ۸۰۰ تومان	و ۷۸۰ تومان	و ۵۰۰ تومان	تومان
فرض ۱۱ ماهه	۵ هزار و ۲۶۰ تومان	۵ هزار و ۲۰۰ تومان	۴ هزار و ۹۰۰ تومان	۴ هزار و ۴۰۰ تومان

بدین ترتیب، با در نظر گرفتن جداول ۲ و ۴، می توان دید که اگر دولت قصد داشته باشد تا ۵۰ درصد اعتبار بودجه خود (یعنی ۲۸۰۰۰ میلیارد تومان) را توزیع کند، مقدار یارانه ماهانه حداقل ۳۶۸۰۰ و حداکثر ۴۷۲۶۰ خواهد بود؛ و مطابق با جداول ۳ و ۴، چنان چه تصمیم بر توزیع ۶۰ درصد اعتبار بودجه (۳۳۶۰۰ میلیارد تومان باشد)، مقدار یارانه ماهانه می تواند بین ۴۲۸۰۰ و ۶۰۲۶۰ باشد (سال گذشته، ماهانه ۴۴ هزار و ۵۰۰ تومان به حساب سرپرست خانواده واریز می شود). بنابراین امکان کاهش یا افزایش یارانه ماهانه وجود دارد. هر چند امکان نخست، یعنی کاهش، به مراتب قوی تر است؛ چرا که باید در نظر داشت تمامی این محاسبات، بر آن فرض بنا شده است که در آمد دولت از محل هدفمندی سازی یارانه ها، تأمین شده است. اما در صورت تحقق پیدا نکردن درآمدهای پیش بینی شده دولت، مقدار یارانه ماهانه در سال ۹۰ بالاجبار کاهش خواهد یافت.

جدول ۵

مقایسه برخی از ردیف های یارانه ای لوائح بودجه سال ۸۹ و ۹۰				
درصد تغییرات	لایحه ۹۰		لایحه ۸۹	
	عنوان	حجم	عنوان	حجم
-	یارانه نقدی نان	۳۵۰۰	-	-
۴۱٪	پرداخت یارانه نهاده ها و عوامل تولید کشاورزی	۱۲۰۰	پرداخت یارانه نهاده ها و عوامل تولید کشاورزی	۸۵۰
-۴۴٪	یارانه کالاهای اساسی	۲۵۰۰	یارانه کالاهای اساسی	۴۴۶۳
۰٪	پرداخت ضرر و زیان خرید های تضمینی	۱۰۰	پرداخت ضرر و زیان خرید های تضمینی	۱۰۰
۵٪	یارانه دارو و شیر خشک	۳۹۰	یارانه دارو و شیر خشک	۳۷۰
۸۳٪	یارانه حمایت از بیماران خاص	۱۱۰	یارانه حمایت از بیماران خاص	۶۰
۰٪	یارانه حمایت از طرح های حمل و نقل عمومی شهرها	۱۱۰	یارانه حمایت از طرح های حمل و نقل عمومی شهرها	۱۱۰
-۳۳٪	تخفیف عوارض و حمایت های مالی مسکن مهر	۳۰۰	کمک بلاعوض تسهیلات اداره شده مسکن مهر	۴۵۰
-۲۵٪	یارانه مسکن فرهنگیان	۴۵	یارانه مسکن فرهنگیان	۶۰
۲۰۰٪	زیرساخت های مسکن مهر (سهیم دولت)	۳۰۰	زیرساخت های مسکن مهر (سهیم دولت)	۱۰۰
-۲۰٪	یارانه سود تسهیلات مسکن روستاییان	۴۰	یارانه سود تسهیلات مسکن روستاییان	۵۰
-۵۰٪	یارانه خرید تضمینی محصولات کشاورزی و کالاهای اساسی	۱۰۰	یارانه خرید تضمینی محصولات کشاورزی و کالاهای اساسی	۲۰۰
۵٪	یارانه شیر و نان غنی شده دانش آموزان	۳۰۰	یارانه شیر و نان غنی شده دانش آموزان	۲۸۶
۲۵٪	یارانه انرژی (مابع التفاوت قیمت برق و سوخت نیروگاه ها)	۴۰۶۶	یارانه انرژی (مابع التفاوت قیمت برق و سوخت نیروگاه ها)	۳۲۴۴
-	یارانه حمل و نقل عمومی بلیط مترو تهران و سایر شهرها	۴۰۰	-	-
-	یارانه سود تسهیلات مسکن مهر	۲۰۰	-	-
منبع: لوائح بودجه سالهای ۸۹ و ۹۰. ارقام: میلیارد تومان				



مضحک آن جاست که در این بین، وزیر اقتصاد (حسینی) و سایر همقطاران او سعی می‌کنند تا به بهانهٔ جلوگیری از تورم بیش تر، رو در روی خواست افزایش حقوق و دستمزدها صف آرایی کنند، به طور که حسینی می‌گوید: "یکی از مشکلاتی که در اقتصاد ایران مزمن شده، این است که ما برای این که کارمندان را حمایت کنیم، به بهانهٔ تورم، نرخ مرزها و حقوق را افزایش می‌دهیم، اما طولی نمی‌کشد که این موج، به موج افزایش قیمت تبدیل می‌شود و در واقع اثر مثبت افزایش حقوق مستهلک می‌شود [...] باید بیاییم به جای این که به سراغ افزایش دستمزدها برویم، به سراغ توسعهٔ نظام تأمین اجتماعی برویم که در قانون هدفمند کردن یارانه ها هم پیش بینی شده است" و با این گفته، حتی همان قانون کار و قانون مدیریت خدمات کشوری را هم نقض می‌کند.

بدین ترتیب، مبالغه نخواهد بود اگر بگوییم که سال پیش رو برای اکثر توده های مردم، و به ویژه طبقهٔ کارگر و زحمتکشان، به مراتب حساس تر و پراکنده تر از سالیان گذشته خواهد بود؛ چرا که این بار معیشت مردم بیش از هر زمان دیگری در تنگنا و مورد یورش همه جانبهٔ سرمایه داری قرار خواهد گرفت. نگاه به وضعیت عمومی اقتصاد جمهوری اسلامی، بیمار محترری را به ذهن متبادر می‌سازد که برای نجات خود به آخرین فرصت ها و امکانات چنگ می‌زند. برای مقابله با شرایط اقتصادی- اجتماعی حادث، دفاع از منافع طبقهٔ کارگر و سایر اقشار زحمتکش، و از بین بردن فرصت ها و مجاری بقای بورژوازی، فعالین کارگری و نیروهای چپ باید از هم اکنون تدارک ببینند.

۱۲ اسفندماه ۱۳۸۹

منابع:

- (1) <http://www.fararu.com/vdcjmyem.uqehhzsffu.html>
- (2) <http://www.aftabnews.ir/vdch-znzk23ni-d.tft2.html>
- (3) <http://www.aftabnews.ir/vdcirzazqt1ar32.cbct.html>
- (4) <http://www.khabaronline.ir/news-133845.aspx>

مسکن: یارانهٔ مسکن فرهنگیان، از ۶۰ به ۴۵ میلیارد تومان کاهش داشته است (۲۵٪)؛ این در حالیست که در همین لایحه و در بخش پرداخت های یارانه ای، دولت ردیف بودجه ای ۱۰ میلیارد تومانی با عنوان "کمک به تأمین مسکن اقشار آسیب پذیر (طلاب و روحانیون)" (!) در نظر گرفته است.

بهداشت و درمان: بیش ترین افزایش جدول فوق، به یارانهٔ "حمایت از بیماران خاص" (یعنی افراد مبتلا به سرطان، ام اس و بیماری های صعب العلاج) بازمی‌گردد (۸۳٪ افزایش). اما در این میان سخنی از بهداشت و درمانی عمومی و خصوصی نیست. پیش از این، خود این بخش با بحرانی همه جانبه دست به گریبان بوده است که با توجه به شواهد موجود، به دنبال حذف یارانه ها، این بحران تشدید هم خواهد شد. به عنوان نمونه یکی از نمایندگان مجلس اعلام می‌کند که "بیش از ۲.۵ میلیون خانواده در کشور برای تأمین هزینه های درمان عضو بیمار خانواده شان، باید خانه و زندگی خود را حراج کنند" و از سوی دیگر به گفتهٔ دبیرانجمن بهداشت ایران، "مطالعات اولیه نشان داده که با اجرای این قانون، تعرفه های بیمارستانی به ویژه در بخش خصوصی حداقل سه تا پنج برابر افزایش می‌یابد". با این اوصاف، افزایش شدید هزینه های درمانی- چه در بخش خصوصی و چه عمومی- دور از انتظار نیست.

نحوهٔ تخصیص یارانه ها (مطابق با جدول فوق) و افزایش اعلام شدهٔ قیمت ها در سال ۹۰، صرفاً به معنای تورمی لجام گسیخته نخواهد بود، بلکه به دنبال آن عوارض متفاوت دیگری، به خصوص بیکاری، سرباز خواهند کرد. به عنوان یک مثال، تردیدی نیست که با افزایش چشمگیر هزینه های درمانی، تقاضا برای این خدمات به اجبار کاهش خواهد یافت (به بیان دیگر، مردم معمولی تا موقعی که بیماری شدید و حادی نداشته باشند، از معالجهٔ بیماری اجتناب خواهند کرد) و در نتیجه، با افزایش بیکاری در میان پرسنل بیمارستان ها رو به رو خواهیم شد. ناگفته روشن است که پیامد دیگر این افزایش هزینه ها هم تعطیلی شماری از مراکز ارائه دهندهٔ این نوع خدمات خواهد بود که به نوبهٔ خود، بیکاری پزشکان و متخصصان و پیراپزشکان را به دنبال خواهد داشت. از سوی دیگر، آن چه که هم چنان مورد تقاضا خواهد بود خدمات اضطراری و اورژانس است. همین موضوع را می‌توان در سایر بخش های اقتصاد هم بررسی کرد.



اعتراضات مردم لیبی و نقش امپریالیزم



پرشش: رفیق مازیار با درود. در روزهای اخیر شاهد اعتراضات توده ای در لیبی بوده ایم. امروز قذافی سی و چهارمین سالگرد به قدرت رسیدن خود را جشن گرفت و برای سومین بار در دو هفته اخیر اعلام کرد که با اعتراضات توده ای بر خورد قاطع خواهد کرد. وضعیت کنونی لیبی را چگونه ارزیابی می کنید؟

پاسخ: با سلام به شما و خوانندگان میلیتانت. بله طبق آخرین گزارشات به نظر می آید که معمر قذافی در دو هفته نآرامی کنترل بخش بزرگی از لیبی را از دست داده است. نیروهای وفادار به او، در جهت قلمروی تحت کنترل شورشیان در شرق این کشور در حرکتند و توانسته اند یک تاسیسات نفتی در شهر برقه را در دست بگیرند. خشونت ها باعث شده در منطقه مرزی لیبی با کشور همسایه تونس بحران بزرگ انسانی رخ بدهد و دهها هزار شهروند خارجی که اغلب آنها مصری هستند، سرگردانند و قادر نبوده اند به کشورشان بازگردند. بدیهی است که سران این رژیم (همانند سایر رژیم های دیکتاتوری در منطقه) که بیش از سه دهه مردم خود را زیر چکمه اختناق و سرکوب قرار داده و جیب های خود و خانواده خود را با پول های سرشار از فروش نفت پر کرده است؛ مقصر اصلی این وضعیت اسفبار هستند. مردم لیبی با مشاهده اعتراضات توده ای در سایر کشورهای آفریقای شمالی (به ویژه در تونس و مصر) فرصت را غنیمت شمرده و اعتراضات خود را علیه این رژیم دیکتاتوری به نمایش گذاشتند. نتیجه این اعتراضات توده ای هنوز مشخص نیست. رژیم قذافی تا کنون بیش از هزار نفر را در خیابان ها قتل و عام کرده است. به احتمال قوی تعدادی بیشتری در راه بر

(5) <http://www.khabaronline.ir/news-133312.aspx>

(6) <http://www.khabaronline.ir/news-133333.aspx>

(7) <http://www.khabaronline.ir/news-132897.aspx>

(8)

<http://www.jamejamonline.ir/newstext.aspx?newsnum=100836905369>

(9)

<http://www.jamejamonline.ir/newstext.aspx?newsnum=100836844858>

(10)

<http://www.jamejamonline.ir/newstext.aspx?newsnum=100835981689>

(11) <http://ilna.ir/newsText.aspx?ID=182870>

(12) <http://ilna.ir/newsText.aspx?ID=182984>

(13) <http://www.tahavolateeghtesadi.ir/newsdetail-1834-fa.html>

(14) <http://niaak1.blogspot.com/2011/02/blog-post.html>





در واقع انگیزه اصلی دول امپریالیستی در چنین وضعیتی این است که با برکناری قذافی؛ پایگاهی در آفریقای شمالی برای خود ایجاد کرده که در کل منطقه، حرکت های توده ای مردم زحمتکش در راستای تاسیس دولت های دموکراتیک ضد استبدادی و ضد امپریالیستی، مسدود کند. از این روست که بسیاری از مردم عادی در این کشور و نمایندگان آنها خواهان برکناری قذافی هستند، مخالف دخالت مستقیم دول امپریالیستی در کشور خود هستند.

پرسش: در چنین وضعیتی چه بدیلی در مقابل مردم لیبی قرار دارد؟

پاسخ: بدیهی است که یک بدیل فوری و همه جانبه نمی توان انتظار داشت. زحمتکشان و کارگران لیبی همانند همقطاران خود در مصر و تونس (و سایر کشورهای که در مقابل رژیم های استبدادی خود به اعتراضات دست زده اند)؛ برای دسترسی به مطالبات خود؛ نخست با شعار بر کناری دیکتاتورها وارد مبارزه شده و با برکناری یک مهره در رهبری رژیم رضایت خود را اعلام می کنند. اما؛ همانطور که در مصر دیده می شود؛ پس از برکناری آن "مهره"؛ مبارزات گام به گام برای مطالبات دیگر فرا می روید. در چنین شرایطی سؤال این که "چه کسی باید بر مردم حکومت کند" و "چه قانون اساسی باید حاکم باشد" در ذهن توده ها نقش می بندد. در چنین شرایطی نقش یک نیروی انقلابی در این کشور ها مبارزه برای تشکیل یک مجلس مؤسسان دموکراتیک و انقلابی است. این مجلس گام بعدی را برای دسترسی به یک حکومت کارگری به توده ها نشان می دهد. در غیر این صورت به علت نبود رهبری واقعی در درون جنبش کارگری و زحمتکشان؛ امپریالیزم برای حفاظت از منافع خود، با جابجایی چند مهره، یک رژیم دیگر بورژوازی را سر کار می آورد. و مردم را از انتخاب نمایندگان واقعی خود محروم خواهد کرد.

اما، بدیهی است که هر حکومتی جایگزین قذافی گردد، تجربه اعتراضات این روزهای مردم فراموش نخواهد شد. مبارزه کارگران و زحمتکشان برای رهایی خود از شر سرمایه داری بومی و امپریالیزم در سطح دیگری در آینده ادامه خواهد یافت.

کناری او جان خود را در مقابل دستگاه سرکوبگر وی از دست خواهند داد. اما این هزینه است که هر جنبش ضد دیکتاتوری برای آزادی خود می پردازد. در نهایت توده های مردم در این کشور و منطقه پیروز خواهند بود.

پرسش: سازمان ملل متحد متفقاً قذافی را محکوم کرده و اقداماتی علیه وی انجام داده است. همچنین هیلاری کلینتون در جلسه علنی کمیته روابط خارجی مجلس نمایندگان گفت که سراسر منطقه خاورمیانه در حال تغییر است و در این مقطع واکنش محکم و استراتژیک آمریکا ضرورت دارد. دولت آمریکا می گوید در برابر لیبی هیچ گزینه ای را کنار نگذاشته است. آیا به نظر شما دول غربی به ویژه آمریکا و انگلستان که پیشنهاد اعلام محدودیت پروازهای هوایی در مقابل جنگنده های قذافی را داده؛ می توانند به مردم لیبی کمک کنند؟

پاسخ: به نظر من مسبب اصلی این بحران خود امپریالیزم است. در وقایع همین دول "دلسوز" که ظاهراً خواهان حمایت از مردم لیبی هستند؛ خود تا دو هفته پیش از حامیان اصلی سیاسی و اقتصادی رژیم معمر قذافی بوده اند. در مصاحبه اخیر بی بی سی با قذافی؛ در مقابل سؤال مخبر بی بی سی «جریمی بوان» مبنی بر اینکه چرا متحدان قذافی، مانند رهبرانی نظیر «تونی بلر» (نخست وزیر اسبق بریتانیا)، که تا دیروز دوست، همراه وی بوده، امروز خود را از وی جدا کرده و خواهان کنارگیری وی شده است؛ قذافی پاسخ می دهد که "این یک خیانت آشکار است و آنان هیچ اخلاقی ندارند!" او حق دارد! زیرا کشورهای امپریالیستی با وجود آگاهی کامل از ماهیت اختناق آمیز قذافی از او حمایت کامل کردند. تنها در سال ۲۰۰۹ توسط سازمان «آی ام ای تی» مبلغ ۳۵۰ هزار دلار کمک مالی بلاعوض به رژیم او اعطا شد. همچنین میلیونها دلار فروش سلاح های نظامی در سال ۲۰۰۹ از کشورهای اروپایی به دولت قذافی صورت گرفته است. در سال ۲۰۱۰ قراردادی بالغ بر ۱/۳ میلیارد اورو با رژیم قذافی، توسط دول همین دول اروپایی، به امضا رسید. سوالی که باید از این دول "انسان دوست" شود این است که چرا تا کنون با چنین رژیمی معاهدات اقتصادی و سیاسی داشته و چرا در این دوره از مردم لیبی حمایت نکرده اند؟



عوامل اقتصادی-اجتماعی خیزش های مصر*

برگردان: آرمان پویان

طبقاتی به هم آمیخته است. از خلال این نگاه چندجانبه به طبقه است که خیزش های اخیر مصر بهتر درک می گردد.

تجلی بحران اقتصادی

نخستین نمود ماهیت طبقاتی خیزش های مردمی اخیر، ارتباط آن با زنجیرهٔ اعتراضاتی است که طی سه سال گذشته و به دنبال بحران جهانی اقتصاد فوران کرده است. آن چه امروز شاهدیم، پاسخ دنیای عرب به این بحران است. روایت رایجی که عنوان می کند بحران اقتصادی اساساً به کشورهای پیشرفتهٔ سرمایه داری محدود بوده و آن به اصطلاح "بازارهای نوظهور" تاحدودی از اثرات وخیم آن جان سالم به در برده اند (روایتی که متأسفانه از سوی برخی اقتصاددانان رادیکال هم تکرار شده است)، با پاسخ جهان عرب به بحران قویاً رد گردید.

چندین دهه سلطهٔ بلامنازع نئولیبرالیسم، اقتصاد مصر را به بازار جهانی سرمایه داری پیوند داده است؛ آن هم به شکلی غیرمتعارف. به همین جهت، بحران به آن سمتی پیش می رفت که اثرات مخرب و ویرانگری را بر اکثریت جمعیت مصر داشته باشد.

مکانیسم های زیادی وجود داشته که از خلال آن، این انتقال بحران صورت گرفته است. اول آن که خاورمیانه (و به ویژه منطقهٔ آفریقای شمالی) شدیداً به صادرات به اروپا وابسته است. مقدار این صادرات به علت کاهش تقاضایی که خود پیامد رکود اقتصادی بود، ناگهان و به تندی سقوط کرده است. ارقام بانک جهانی نشان می دهد که نرخ رشد سالانهٔ صادرات کالاهای تجاری به اتحادیهٔ اروپا از ۳۳٪ در سال ۲۰۰۸، به ۱۵٪ در ژوئیهٔ ۲۰۰۹ سقوط کرد.^(۱)

به همین ترتیب، در سال ۲۰۰۹، ارزش کل صادرات تونس و مراکش نیز، به ترتیب شاهد کاهش ۲۲ و ۳۱ درصدی بود. وخامت اوضاع تا حدی بود که بانک جهانی اعلام کرد این کشورها با بدترین رکودها در طول شش دههٔ گذشته رو به رو هستند.^(۲)

مکانیسم دوم انتقال بحران، محدود ساختن وجوه ارسالی کارگران [مصری مشغول به کار در سایر کشورها برای خانواده های خود] بود. و اهمیت این موضوع در آن است خاورمیانه شدیداً به این وجوه ارسالی تکیه دارد. در مورد مصر، کارگران عموماً تمایل دارند تا به کشورهای خلیج،

هدف از این مقاله، بازگو کردن روایت خیزش های اخیر مصر یا تلاش برای پیش بینی سناریوهای احتمالی روند انقلابی مصر در آینده نیست. در عوض، هدف آنست که نتایج عام تری برای خاورمیانه، به مثابهٔ یک کل، استخراج شود و ضمناً نشان دهیم که مبارزات اخیر، از منظر مبارزهٔ طبقاتی بهتر درک می گردد. خیزش های اخیر قطعاً نشان می دهد که "طبقه" هم چنان مهم ترین دینامیک فهم هرگونه تحول اجتماعی است و هم زمان نشان می دهد که شیوه های تبیین و توضیح "مبارزهٔ طبقاتی"، اشکال گوناگونی به خود خواهد گرفت؛ اشکالی که همواره قرائت های تقلیل گرایانهٔ اکنومیستی را مختل می کنند.

سرمایه داری در خاورمیانه

ما نیاز داریم تا "سیاست" و "اقتصاد" را- به مثابهٔ دو حوزه ای که عموماً جدا و مستقل از یک دیگر نگاه می شوند- به عنوان یک کل واحد و جزئی از یک مبارزهٔ مشترک در نظر گیریم. این ادعا که دغدغهٔ اصلی تظاهرکنندگان مصری، اساساً به برکناری حسنی مبارک و به اصطلاح "آزادی های سیاسی" بازمی گردد- روایت غالبی که از سوی ایالات متحده، سایر رهبران جهان و خبرگزاری های انحصاری دنیا تکرار می شود- حکم تحریف و ترجمان غلط از ماهیت این اعتراضات را دارد. اعتراضات، به وضوح طیف وسیعی از اقشار اجتماعی با مطالبات متفاوت را احاطه کرده است، با این حال اما منطق کلی این اعتراضات به طور تفکیک ناپذیری با مسایل گسترده تر سرمایه داری در خاورمیانه مرتبط است.

این مسایل عبارتند از: اول؛ بحران اقتصادی جهانی و ماهیت نئولیبرالیسم در مصر و دوم؛ نقش مصر در حفظ و تقویت الگوهای سلطهٔ ایالات متحده در منطقهٔ خاورمیانه.

این مسایل، نه صرفاً "سیاسی" هستند و نه صرفاً "اقتصادی"، بلکه اساساً حول این محور می گردد که کدام طبقه و در راستای منافع چه جریانی، مصر را اداره می کند. ماهیت حکومت مبارک را نمی توان از این مسایل جدا کرد؛ همین موضوع است که توضیح می دهد چرا مبارزه علیه انحصارطلبی سیاسی در مصر، ناگزیر با دینامیک مبارزه



آن چه نئولیبرالیسم انجام داده، آسیب پذیرتر کردن کشور در مقابل بحران خود بوده است: گسترش سطوح نابرابری و هم زمان تضعیف مکانیسم های بالقوهٔ حمایت اجتماعی. مشخصاً به خاطر این پیامدهای نئولیبرالیسم، آثار بحران شدیداً بر آسیب پذیرترین اقشار مصر متمرکز شد. هم زمان، یک اقلیت نخبه وسیعاً از این ابزارهای اقتصادی منتفع گردید (و این خود ماهیت اساساً طبقاتی پروژه های نئولیبرالی را نشان می دهد).

این قرانت از تجربیات نئولیبرالی در مصر، به طور مستقیم در تضاد با گفته های مؤسسه های مالی بین المللی، مانند صندوق بین المللی پول (IMF) و بانک جهانی (WB) قرار دارد. به عنوان مثال در فوریهٔ ۲۰۱۰، IMF اعلام کرد که مصر "در مقابل بحران، انعطاف پذیر" بوده است؛ چرا که "تقویت طیف وسیعی از رفرفرم ها از سال ۲۰۰۴، آسیب پذیری های مالی، پولی و خارجی را کاهش داده و به بهبود فضای سرمایه گذاری منجر شده است". بنا بر گفتهٔ IMF، روند موفقیت آمیز تکمیل و اجرای نئولیبرالیسم از سوی دولت، "به بقای اقتصاد کمک کرده و فضای تنفسی را برای بازخورد مناسب سیاست ها ایجاد نموده است".^(۴)

صندوق بین المللی پول، برای اثبات انعطاف پذیری مصر در مقابل بحران، از نرخ های نسبتاً بالای رشد GDP در این کشور گواه می آورد. از سال ۲۰۰۶ تا ۲۰۰۸، رشد اقتصادی سالانه حدود ۷٪ بود و در سال ۲۰۰۹، یعنی زمانی که عمده کشورهای جهان با رشد منفی GDP رو به رو بودند، مصر رشد ۴.۶ درصدی را به ثبت رساند. اما آن چه در این رویکرد IMF نهفته است، این فرض ضمنی است که روند رشد در سطح کلان، برای همهٔ جمعیت به مثابهٔ یک کل مفید و خوب است. با چنین رویکردی، یک حقیقت پنهان می شود و آن اینست که: سرمایه داری سیستمی استثمارگر است و پیامد یک بازار بی قید و بند، نوعاً اینست که رشد کلی به افزایش نابرابری می انجامد. در واقع، آن چه IMF می گوید، بیان آماری اثر موسوم به "فروبارش" است.^۱

لیبی و اردن مهاجرت کنند. در مابقی کشورهای شمال آفریقا، این نیروی کار مهاجر بیش تر به سمت اروپا متمایل است. کشور مصر بزرگ ترین دریافت کنندهٔ وجوه ارسالی در خاورمیانه محسوب می شود (سالانه در حدود ۵ درصد تولید ناخالص داخلی).

با تداوم اخراج های جمعی- به خصوص در بخش ساخت و ساز- که خود یکی از مشخصه های بحران جهانی است، وجوه ارسالی از خارج به سرعت کاهش یافته است. تنها بین سال های ۲۰۰۸ و ۲۰۰۹، مصر شاهد کاهش ۱۸ درصدی وجوه ارسالی بود. برای منطقه ای که در آن جریان این وجوه، حکم اصلی ترین مکانیسم حیات میلیون ها نفر از مردم را دارد، چنین سقوطی آثار و تبعات به شدت ویرانگری داشته است.

این آثار و تبعات را باید به موازات یکی دیگر از خصوصیات بحران در نظر گرفت: رشد صعودی هزینه مواد غذایی اساسی و حامل های انرژی.

در این جا امکان آن نیست تا به دلایل پیچیده پشت این روند صعودی تورم کالاها اشاره کنیم، بنابراین تنها به ذکر این نکته اکتفا می کنم این تورم، خود جنبهٔ دیگری از بحران است. در واقع بخشی از این تورم، به خاطر تزریق حجم زیادی از پول اضافی به سیستم در کشورهای پیشرفته سرمایه داری بود؛ به ویژه برنامهٔ "Quantitative Easing" (یا به طور مخفف، QE) در ایالات متحده.^(۳)

در مصر، تورم سالانهٔ بهای خوار و بار، از ۱۷.۹ درصد در دسامبر سال گذشته، به ۱۸.۹ درصد در ژانویهٔ ۲۰۱۱ افزایش پیدا کرده است. این افزایش سریع قیمت ها اساساً شکل دیگری از کاهش شدید دستمزد آن بخش هایی از جمعیت است که مجبورند تا بخش زیادی از درآمد خود را صرف اقلام اساسی و حیاتی کنند.

نئولیبرالیسم

برای هرگونه تشریح بحران، ناگزیر باید از آثار آنی رکود جهانی فراتر رویم و مسأله را در قالب "رفرفرم" های نئولیبرالی که به مدت سه دهه در مصر تجربه شده است، بررسی کنیم.

^۱ Trickle-down effect: این ایده که کالاها و خدمات مصرفی گران قیمت ابتدا از سوی ثروتمندانی که استطاعت تهیهٔ آن ها را دارند، خریداری می گردد؛ سپس با گذشت



سه برابر شد و با تشویق نهادهای مالی بین المللی - من جمله IMF و بانک جهانی - و هم چنین نهادهای وابسته به دولت آمریکا - مانند آژانس توسعهٔ بین المللی ایالات متحده یا USAID - کشاورزی مصر به سمت تولید صادرات محور حرکت کرد که امروز معروف و نماد عمدهٔ کشاورزی آفریقا است.^(۵)

صدها هزار نفر از مردم مصر، ناگزیر به سمت "بخش غیررسمی" در مراکز شهری - به خصوص قاهره، اما نه فقط این شهر - روانه شدند.

دوم، اشتغال دولتی از طریق خصوصی سازی جزئی یا کامل ۲۰۹ شرکت مربوط به بخش عمومی اقتصاد (از مجموعاً ۳۱۴ شرکت) به سرعت کاهش یافت.^(۶) تعداد کارگران شاغل در این شرکت های بخش عمومی از ۱۹۹۴ تا ۲۰۰۱، به نصف تقلیل پیدا کرده است. در بخش بانکی، تقریباً ۲۰ درصد نظام بانکداری از کنترل بخش عمومی در آمد و به بخش خصوصی سپرده شد. پیامد این موج خصوصی سازی - که IMF در سال ۲۰۰۶ آن را "پیشی گرفتن از انتظارات معمول" توصیف کرد^(۷) - چیزی به جز سقوط عظیم شرایط کار و به علاوه فقر افشار گسترده ای از جمعیت مصر نبود. این عامل دیگری بود که نقش حساس ارتش کارگران غیررسمی، به عنوان مشخصهٔ شهرهای مصر، را در خیزش های اخیر توضیح می دهد.

در پاسخ به این اقدامات نئولیبرالی - و البته همدستی جنبش رسمی و وابسته به دولت اتحادیهٔ کارگری با این اقدامات - بود که اشکال مستقل سازماندهی کارگری خود را در قالب موج مهمی از اعتصابات ۲۰۰۶-۲۰۰۸ ظاهر ساخت. در طول سال ۲۰۰۶، ۲۲۰ اعتصاب کارگری مهم با حضور ده ها هزار کارگر رخ داد؛ این موج اعتصاب، بزرگ ترین موجی بود که مصر در طول چند دههٔ گذشته به خود دیده است.^(۸)

این اعتصابات با جنبش های دهقانی، که هدف آن مقابله با از دست دادن زمین به دنبال سیاست های نئولیبرالی بود، مرتبط گشت. این اشکال نخستین سازماندهی و مبارزه، مؤلفه ای مهم در تجربیاتی تاریخی است که اکنون موج فعلی اعتراضات را می سازد.

اما نتیجهٔ طبیعی به کارگیری این سیاست های نئولیبرالی، تمرکز ثروت در دست قشر کوچکی از نخبگان کشور بود.

اما مصر نمونهٔ کاملی است که خلاف این افسانه را نشان می دهد: نئولیبرالیسم، نرخ های سریع رشد را به ارمغان آورده، اما، در عین حال به وخامت استانداردهای زندگی اکثریت مردم و افزایش تمرکز ثروت در دستان اقلیتی کوچک انجامیده است.

مطابق با آمارهای رسمی دولت، طی سال های ۲۰۰۸ تا ۲۰۰۹، نرخ فقر از ۲۰ به ۲۳.۴ درصد افزایش یافت. این افزایش، به تنهایی قابل ملاحظه است، اما آمارهایی رسمی را باید با شک و تردیدهای بسیاری نگاه کرد. خط فقر رسمی در سطحی به طور مضحک پایین تعریف می شود. در حقیقت اما، حدود ۴۰ درصد از مردم مصر با درآمدی پایین تر از ۲ دلار در روز زندگی می کنند. نرخ رسمی بیکاری هم در سطح ۹٪ قرار دارد، اما باز هم حقیقت کاملاً متفاوت است. بیش از نیمی از نیروی کار خارج از بخش کشاورزی، در "بخش غیررسمی" یافت می شود و آن چنان که باید در آمارهای بیکاری ثبت نمی گردد. این کارگران غیررسمی در جامعه ای زندگی می کنند که فاقد هرگونه تسهیلات اجتماعی مناسب برای آموزش، بهداشت و رفاه است. به عنوان مثال تخمین زده می شود که یک سوم جمعیت مصر بی سواد است. در کشوری که رهبری آن را مردان ۸۰ ساله بر عهده دارند، جوانان بیش از ۹۰ درصد افراد بیکار را تشکیل می دهند.

هجوم نئولیبرالیسم در مصر با مجموعه سیاست های موسوم به افتتاح (باز کردن) درهم آمیخته است که از سال های دههٔ ۱۹۷۰ و تحت دولت پریزیدنت انور سادات آغاز شد. پس از ترور سادات و قدرت گیری مبارک، دولت های متوالی همان مسیر "افتتاح" را دنبال کردند. این سیاست، به خصوص از زمانی که با پشتیبانی برنامهٔ تعدیل ساختاری IMF در سال های ۱۹۹۰-۹۱ عیان شد، دو جزء اصلی داشت. نخست، مجموعه سیاست هایی برای تغییر و دگرگون ساختن مناسبات اجتماعی در نواحی روستایی آغاز گردید. در سال ۱۹۹۲، قانون ۹۶ مجمع مردم مصر، محدودیت های رانت کشاورزی را لغو کرد و اجازه داد تا ملاکین، پس از یک دورهٔ گذار پنج ساله، املاک خود را از مستأجرین بازپس گیرند. مقدار رانت

زمان و کاهش کافی بهای این کالاها و خدمات، عموم مردم نیز توانایی خرید آن ها را پیدا خواهند کرد م.

http://en.wikipedia.org/wiki/Trickle-down_effect



(4) IMF, [Arab Republic of Egypt](#) – 2010 Article IV Consultation Mission, Concluding Statement, February 16, 2010.

(۵) برای اطلاع از جزئیات این روند، رجوع کنید به:

Ray Bush, "Civil Society and the Uncivil State Land Tenure Reform in Egypt and the Crisis of Rural Livelihoods" (United Nations Research Institute for Social Development), Programme Paper, N. 9, May 2004.

(6) Angela Joya, "[Egyptian Protests: Falling Wages, High Prices and the Failure of an Export-Oriented Economy](#)", *The Bullet*, N.111, June 2, 2008.

(7) IMF, Arab Republic of Egypt: 2006 Article IV Consultation.

(۸) نگاه کنید به:

Jamie Allison, "[Wave of struggle shakes Egyptian regime](#)", *Socialist Worker*, April 7, 2007.

(9) Timothy Mitchell, "Dreamland: The Neoliberalism of Your Desires", *Middle East Research and Information Project* (MERIP), N. 210, Spring 1999.



همان طور که تیم میچل (Tim Mitchell) نیز توضیح می دهد خصلت اصلی برنامه تعدیل IMF در سال ۱۹۹۰-۹۱، انتقال ثروت به بخش خصوصی بود. نتیجه، تقویت تعدادی مجموعه عظیم تجاری- مانند مجموعه شرکت های عثمان، بهجت و اوراسکوم- بود که فعالیت آن ها در حوزه های ساخت و ساز، صادرات و واردات، توریسم، املاک و مالیه گسترش می یافت. ^(۹) همین طبقه بود که از روند خصوصی سازی، دسترسی به نیروی کار ارزان، قراردادهای دولتی و سایر اشکال کمک هایی که از خلال مجاری دولتی توزیع می شد، منتفع گردید.

نباید فراموش کنیم که مبارک- و دولت مصر در کلیت خود- نماینده یک طبقه سرمایه دار بودند. نتیجه نئولیبرالیسم، غنی کردن یک اقلیت نخبه، توأم با فقر و بدبختی اکثریت قریب به اتفاق مردم بود. این انحراف سیستم نیست، بلکه مشخصاً خصلت طبیعی و ماهوی انباشت سرمایه داریست که در سراسر دنیا تکرار می شود. دستگاه سرکوبگر دولت مصر، قصد داشت تا تضمین کند که روی نارضایتی های اجتماعی حاصل از وخامت اوضاع، سرپوش گذاشته خواهد شد. از این نظر، مبارزه علیه پیامدهای بحران اقتصادی، ناگزیر به رویایی با ماهیت خودکامه رژیم منجر می شد، آن گونه که امروز نیز شده است.

* بخشی از مقاله «خیزش مصر: مسأله تنها "گذار" نیست»، نوشته آدام هنیه، ۱۴ فوریه ۲۰۱۱:

<http://www.socialistproject.ca/bullet/462.php>

پینوشت نویسنده :

(1) World Bank, [Global Economic Prospects: Crisis, Finance and Growth](#) (Washington: World Bank), p.142.

(2) World Bank, p.142.

(۳) نگاه کنید به:

David McNally, "[Night in Tunisia: Riots, Strikes and a Spreading Insurgency](#)", *The Bullet*, N. 455, January 19, 2011.



ریشه‌های طبقاتی جنبش زنان

برگردان: کیوان نوفرستی

(فصل دوازدهم از کتاب "مبارزهٔ طبقاتی و رهایی زنان"، اثر تونی کلیف)

۱۲. ریشه‌های طبقاتی جنبش زنان

همان گونه که در فصل‌های ده و یازده دیده‌ایم، جنبش‌های رهایی بخش زنان در ایالات متحده و بریتانیا، عموماً به فارغ‌التحصیلان و دانشجویان دانشگاه‌ها و دانشکده‌های صنعتی محدود می‌شد. اکثر فارغ‌التحصیلان و دانشجویان دانشگاه‌ها و دانشکده‌های صنعتی قرار است که در آینده به کارگران یقه سفید تبدیل شوند. بسیاری از آن‌ها، دبیر، تنها تعداد کمی مدیرمدرسه، یا سرپرست وزارتخانه خواهند شد. دومین دسته، اعضای یک طبقهٔ متوسط جدید هستند. به بیان مارکسیستی، آن‌ها به خرده بورژوازی تعلق دارند؛ طبقه‌ای مابین دو طبقهٔ اصلی جامعهٔ سرمایه داری، یعنی: بورژوازی یا طبقهٔ حاکم، و پرولتاریا یا همان طبقهٔ کارگر.

برای مارکس، خرده بورژوازی یک نابهنجاری تاریخی بود؛ چیزی محکوم به نابودی. او نوشت:

"عصر ما، عصر بورژوازی ... تخصصات طبقاتی را تسهیل کرده است. جامعه، به مثابهٔ یک کل، بیش تر و بیش تر به دو اردوگاه متخاصم، به دو طبقهٔ بزرگ که مستقیماً رو در روی یک دیگر قرار می‌گیرند، تقسیم شده است: بورژوازی و پرولتاریا."^۱

اما از اواخر قرن حاضر، آشکار شده است که یک قشر متوسط جدید از مردم تحصیل کرده و حقوق بگیر، پا به عرصهٔ وجود گذاشته و به سرعت توسعه پیدا کرده است. این قشر، که غالباً طبقهٔ متوسط جدید نامیده می‌شود، از گروه‌هایی هم چون کارفرمایان کوچک،

مدیران و متخصصینی از همه نوع - به عنوان نمونه سرپرست، پزشک، ژورنالیست، تکنسین، اساتید دانشگاه، کارمندان رده بالا و کارکنان دولت محلی - تشکیل می‌گردد. این‌ها درجه‌ای از کنترل را روی روند کار ضروری خود و احتمالاً نیز روی سایر کارگران دارا هستند.^۲

تمامی کارگران یقه سفید، جزئی از این طبقهٔ متوسط جدید نیستند.^۳ همان طور که بریومن در "کار و سرمایه انحصاری" نشان می‌دهد، شرایط کار و قسمت عمدهٔ دستمزدهای کارگران یقه سفید - که اکثریت آنان را زنان کارمند تشکیل می‌دهد - قابل قیاس با شرایط کار و دستمزدهای کارگران یدی است. رابطهٔ آن‌ها با ابزار تولید، همانند رابطهٔ کارگران یدی است، و کارفرمایان آن‌ها دقیقاً همان منفعتی را دارند که کارفرمایان کارگران یدی در پایین آوردن دستمزدها و افزایش بهره

^۲ ای. او. رایت، *طبقه، بحران و دولت* (لندن ۱۹۷۸)، صص. ۶۱-۳. به منظور دقت بیش تر، نباید به این مجموعه از اقشار به صورت طبقه نگاه کنیم: طبقه، پیش از هر چیز، از طریق تضاد با سایر طبقات تعریف می‌شود. همان طور که مارکس و انگلس خاطر نشان ساخته‌اند: "افراد مجزاً فقط تا جایی تشکیل طبقه می‌دهند که مجبور باشند مبارزه‌ای مشترک را علیه طبقه‌ای دیگر ترتیب دهند." (مارکس و انگلس، *ایدئولوژی آلمانی*، در *مجموعه آثار مارکس و انگلس*، جلد ۵، ص. ۷۷.) با این توضیح، ما می‌باید هم چنان به نوشتن در مورد "طبقهٔ متوسط جدید"، که اصطلاح بهتری پیدا نکرده‌ایم، ادامه دهیم. هم چنین نگاه کنید به: *کالینیکوس، "طبقهٔ متوسط جدید" و سیاست‌های سوسیالیستی*، مندرج در *سوسیالیسم بین‌المللی ۲۰:۲* (۱۹۸۳).

^۳ نیکوس پولانزاس به اشتباه ادعا می‌کند که تمامی کارگران یقه سفید، به انضمام تکنسین‌ها و مدیران، به "خرده بورژوازی جدید" تعلق دارند. (ن. پولانزاس، *طبقات در سرمایه داری معاصر*، لندن ۱۹۷۵).

^۱ Marx and Engels, *Works*, Vol.6, p.485



ازدواج در "پایین" با طبقهٔ کارگر یا در "بالا" با طبقهٔ حاکم نسبتاً نادر است.^۴

طبقهٔ متوسط جدید، فاقد همگنی است. بخش‌های متفاوت آن، بسته به فشاری که بر آن‌ها اعمال می‌شود، در جهات مختلف، به سوی یا به دور از سرمایه یا کار حرکت می‌کنند. یک فشار مضاعف، به عنوان مثال، بسیاری از گروه‌های موجود در طبقهٔ متوسط جدید را به سوی سازماندهی در سازمان‌های صنفی یا اتحادیه‌های کارگری هل می‌دهد: ممکن است که فشار از بالا باشد. مثلاً فشاری که برای افزایش میزان کار بر مدرسین دانشگاه‌ها و دانشکده‌های صنعتی وارد می‌آید. یا ممکن است که فشار از پایین باشد. به عنوان نمونه، زمانی که کارگرانی با دستمزد اندک، دستمزد خود را به خرج کارفرمایان، نسبتاً افزایش می‌دهند.^۵

طبقهٔ متوسط جدید، مورد انزجار کارگرانی است که غالباً از آزار و تحقیر به دست اعضای این طبقه - به جای طبقهٔ حاکم که با آن تماس کم‌تری دارند - رنج می‌برند.

در عین حال، طبقهٔ متوسط جدید - حتی آن دسته از اعضای این طبقه که از طبقهٔ کارگر فاصله دارند - احساس بیگانگی روز افزونی نسبت به سرمایه‌داری دارند. آن‌طور که آل شیمینسکی می‌گوید:

" دانشمندان واقعاً قادر نیستند که بگویند کدام نوع تحقیق را انجام خواهند داد یا چه گونه کار آن‌ها مورد استفاده قرار خواهد گرفت؛ اساتید دانشگاه تحت فشار هستند تا بدون مطرح کردن انتقادات بنیادی نسبت به تمامی آن‌چه که وجود دارد، به طور انبوه دانشجو تولید کنند؛ مددکاران اجتماعی مجبورند که مثل پلیس‌ها برخورد کنند؛ آرشیکت‌ها به طراحی چیزهایی غول‌پیکر،

وری آن‌ها دارند.^۱ اکثر کسانی که به مشاغل یقه سفید وارد می‌شوند، جوانانی هستند که والدینشان کارگران یدی هستند.

اندازهٔ این طبقهٔ متوسط جدید در ایالات متحده، بر اساس یک تخمین، ۲۰ تا ۲۵ درصد جمعیت است، در حالی که همین میزان برای طبقهٔ کارگر، ۶۵ تا ۷۰ درصد، برای طبقهٔ متوسط قدیمی (مثلاً مغازه‌داران، صنعتگران و کشاورزان) ۸ تا ۱۰ درصد و برای طبقهٔ حاکمه ۱ الی ۲ درصد می‌باشد.^۲

طبقهٔ متوسط جدید، همانند طبقهٔ متوسط قدیم، خود را مطیع سرمایه، اما بالاتر از طبقهٔ کارگری می‌بیند که در لبهٔ پرتگاهی از آن جدا شده است. به عنوان نمونه، تنها تعداد معدودی از کودکان خانواده‌های کارگر موفق به ورود به مشاغل حرفه‌ای می‌شوند. ۱.۸ درصد از پسران خانواده‌های کارگری ایالات متحده و فقط ۰.۸ درصد از مردان طبقهٔ کارگر صاحب کسب و کار آزاد می‌شوند.^۳

طبقهٔ متوسط جدید از نظر فرهنگی نیز از طبقهٔ کارگر مشتق می‌شود. اعضای آن دارای پس‌زمینهٔ آموزشی، الگوهای مصرف و سبک زندگی هستند. به علاوه،

^۱ به عنوان نمونه نگاه کنید به تحلیل مارکس از کارمندان بازرگانی در سرمایه، جلد ۲ و ۳.

^۲ ب. و ج. آرنرایش، *طبقهٔ تخصصی-مدیریتی*، مندرج در پ. واکر (سردبیر)، *میان کار و سرمایه* (لندن ۱۹۷۹)، ص. ۱۴. تخمین آرنرایش از طبقهٔ متوسط جدید، حتی با تعریف خودش، بسیار بزرگ است. نگاه کنید به: م. آلبرت و ر. هنل، *بلیتی برای سفر: اماکن بیش‌تر روی نقشهٔ طبقات*، مندرج در واکر، ص. ۱۵۵.

^۳ R. Sennet and J. Cobb, *The Hidden Injuries of Class* (Cambridge 1972), p.229.

^۴ Ehrenreichs, in Walker, p.29.

^۵ *Financial Times* (22 November 1982).



رختشویی است. " زنان طبقهٔ متوسط، به گفتهٔ او، باید در عزای نبود "آیشتاین ها، شوآیترها، روزولت ها، ادیسن ها، فوردها، فرنیس و فراست ها"ی زن، سوگواری کنند.

ولی تجربهٔ طبقهٔ کارگر بسیار متفاوت است. هم زنان و هم مردان از خفه شدن پیشرفت ذهنی، از کار روزمره و ملالت آور خسته شده اند. ایدهٔ برابری با مردان، معنای کاملاً متفاوتی برای زنان طبقهٔ کارگر دارد. یک تاییبیست تندنویس، یک فروشنده، خدمتکار یا سایر زنانی که در مشاغل ماهیتاً روزمره و دارای چشم انداز اندکی برای پیشرفت به کار گرفته می شوند، نمی توانند با خواستهٔ زنان حرفه ای برای برابری با مردان در ارضای شغلی- که "ارزش ذاتی کار" را پیش فرض قرار می دهد- ارتباط برقرار کنند. به طور کلی، زنان طبقهٔ کارگر تنها به یک دلیل است که کار می کنند: پول درآوردن. مشاغل آن ها چیزهای کم تر دیگری را به آن ها عرضه می کند. برای یک زن متخصص، کار روزمرهٔ خانگی- یعنی کاری که او قادر نیست در آن از مهارت های اکتسابی خود استفاده کند- عذاب آور است. زن طبقهٔ کارگر تفاوت زیادی بین کار در خانه یا خارج از آن نمی بیند. به موقعیت شغلی مرد در بیرون از خانه هم حسادت نمی کند. او یکنواختی و فشار کاری در نقالهٔ یک کارخانهٔ ماشین را انتخاب نخواهد کرد. بیماری های زنان در اثر کارهای داخلی به موازات بیماری مردان در نتیجهٔ کارشان حرکت می کند.

وقتی فمینیست ها می گویند که آن ها خواهان برابری با مردان هستند، غالباً این حقیقت را که مردان هم خود در جامعهٔ سرمایه داری نابرابر هستند کتمان می کنند. عموماً آن نوع برابری که آن ها می بینند در داخل ساختار طبقاتی فعلی است، یعنی، برابری برای افراد خوشبخت تر.

همانند طبقهٔ متوسط جدید، جنبش زنان همگن نیست. به طور کلی، جنبش زنان به دو گروه تقسیم می شود: جنبش حقوق زنان و جنبش رهایی زنان. اعضای جنبش حقوق زنان، به توصیف خوان کاسل که مطالعه ای را

زمخت و متزلزل و کارخانه هایی که آلودگی ایجاد می کنند، وادار می شوند..."^۱

هم مردان و هم زنان طبقهٔ متوسط جدید، از این حس بیگانگی رنج می برند، اما این رنج برای زنان مضاعف است، به خاطر تبعیض مداوم در ترفیع شغل که در مقایسه با مردان، راه آن ها را برای بالا رفتن از نردبان جامعه می بندد. بنابراین، ۱۹ درصد تمام زنان فارغ التحصیل از دانشگاه و ۷ درصد کسانی با تحصیلات بالاتر از لیسانس به عنوان کارمند دفتری، فروشنده، کارگر کارخانه یا بخش خدماتی استخدام می شوند.^۲ مناصب آبرومندانه و پردرآمد در حرفه ها و مشاغل قویاً در اختیار مردان قرار دارد.

دانشگاه و محوطهٔ آن، ضمن آن که به زنان انتظار داشتن برابری شغلی با مردان را می دهد، فرصتی را نیز برای داشتن روابط شخصی جدید و به دور از کنترل خانواده ها در اختیارشان قرار می دهد به طوری که بعدها، بسیاری از آنان به نقش خود در داخل ساختار سنتی خانواده تردید پیدا می کنند. چنین زنانی دیگر از خانه پدر به خانه شوهر نمی روند. آن ها ابتدا به دانشگاه می روند، جایی که روابط برابر بیش تری وجود دارد.

به طور کلی، زنان دانشگاهی توقعات بالاتری نسبت به سایر زنان و فرصت کم تری برای درک کردن آن ها دارند. اگر آن ها به طور حرفه ای آموزش دیده باشند، به خصوص در حرفه هایی که تحت تسلط مردان است، "محرومیت نسبی" آن ها همان قدر محسوس است که جیب های نسبتاً کم پولشان.

معاون رئیس جمهور آمریکا، الدلای استیونس، در سال ۱۹۵۵ در مورد زنان دانشگاه رفته گفت: "یک روزی آن ها شعر می گفتند. الآن شعر آن ها، فهرست

^۱ A. Szymanski, *A Critique and Extension of the Professional-Managerial Class*, in Walker, p.57.

^۲ Freeman, p.33.



زنانی با آلترناتیوهای کم تر در دنیای بیرون، مایل بودند که گروه فمینیستی خود را به یک راه و روش زندگی تبدیل کنند. این گروه، به جای تلاش برای تغییر آداب و رسوم در درون یک جامعهٔ بزرگ تر، که به معنای ورود به آن جامعه و درگیر شدن با آن بود، قرار بود که یک "آلترناتیو" باشد... این گروه باید یک خانواده، یک پناهگاه، یک شیوهٔ زندگی، یک مکانیسم برای به دست آوردن حداقل معیشت باشد. گروه فمینیستی، به طور مختصر، باید به دنبال جایگزین کردن نقش سنتی شوهر و خانوادهٔ هسته ای باشد. به جای کمک به تغییر زندگی بیرونی یک کنش گر، گروه باید به آن زندگی تبدیل شود.^۴

یک فمینیست برجستهٔ آلمانی در اواخر قرن حاضر گفت که "جنبش زنان محصول یک جریان تاریخی فردگرایانه و لیبرال است ... همین اعتقاد است ... که زیر سایهٔ موهبت آزادی فردی ... به زنان اجازه داده است تا خودشان را از قید و بندهای ذهنی، اقتصادی و قانونی رها کنند."^۵

بنابراین فمینیست ها روی فرد تأکید می کنند. برخلاف این، مارکس "طبیعت بشر" را به عنوان "مجموعه ای از روابط اجتماعی" تعریف کرد.^۶

هرچه قدر عمیق تر به تاریخ بازگردیم، می بینیم که فرد کار بیش تری انجام می دهد و از این رو فرد تولیدکننده نیز به صورت مستقل، و متعلق به یک کل بزرگ تر ظاهر می شود ... نوع بشر، در ادبی ترین معنی آن یک "Zoon Politikon" است (اصطلاحی که ارسطو استفاده می کرد- م)، نه صرفاً یک حیوان اجتماعی،

روی جنبش زنان آمریکا انجام داد، بسیار محتمل است که خودشان صاحب مشاغل یا همسران و خانواده هایی از اقشار بالایی طبقهٔ متوسط باشند، و منفعتی در "نظام" داشته باشند. شرکت کنندگان در جنبش رهایی زنان، از سوی دیگر، تمایل دارند تا زنانی در حال تحول باشند. دانشجویان، تازه فارغ التحصیل شدگان، همجنسگرایان سیاسی، زنانی با مشاغل کم درآمد که رؤیای مشاغلی آبرومندانه و پردرآمد دارند، یا زنان مطلقه ای که به دنبال هویت و راه های جدید زندگی هستند.^۱

اعضای جنبش حقوق زنان، تلاشی برای دوری از مقام و سلسله مراتب نمی کنند. به دنبال تغییر خود یا دنیای خود نیستند؛ مایلند تا موقعیت خود را آن قدر بالا ببرند که با موقعیت مردانی که به آن ها به عنوان همتای خود نگاه می کنند، کاملاً شبیه شوند.

آن ها مدافع موقعیت بالاتر زنان در ساختار قدرت و کنترل هستند، تا چنین موقعیتی صرفاً در بین مردان دست به دست نشود. آن ها می خواهند که زنان را به بالای نردبان حرکت دهند.^۲ بسیاری از این زنان نخبه، درست مانند همسرانشان، درآمدهای خوبی دارند. بنابراین قادرند تا خدمات سایر مردم، به ویژه زنان را برای انجام کارهای خانگی و مراقبت از کودکان خود خریداری کنند. بدین ترتیب، سینتیا اپشتاین، در کتاب خود "جایگاه زن"، مطالعه ای را نقل می کند که نشان می دهد حدود نیمی از زنان متخصص و شاغل تمام وقت مورد مصاحبه، دو یا چند مستخدم تمام وقت برای مراقبت از منزل و نگهداری از کودکان داشتند.^۳

جنبش رهایی بخش زنان، به دنبال اهداف متفاوتی است:

⁴ Cassell, pp.175-6.

⁵ A. Hackett, *Feminism and Liberalism in Wilhelmine Germany, 1890-1918*, in B.A. Carroll (editor), *Liberating Women's History* (Chicago 1976), p.128.

⁶ Marx and Engels, *Works*, Vol.5, p.4.

¹ J. Cassell, *A Group Called Women* (New York 1977), p.104.

² Cassell, pp.98 and 184.

³ س. اپشتاین، جایگاه زن (لندن، ۱۹۷۱)، ص. ۱۳۸. کارل فریدان، همسر سابق بتی فریدان، نویسندهٔ افسون جنس زن.



آرزوهای فردی برای بالا رفتن از نردبان شغلی، معلق هستند.

حتی رادیکال‌ترین اعضای جنبش‌های زنان، که خود را سوسیالیست می‌دانند، به جای پیشرفت جمعی روی فردگرایی، به عنوان پیش شرط آزادی فردی، تأکید می‌کنند. این همان چیز است که مارکس "سوسیالیسم خرده بورژوازی" نامید. مارکس، در **مانیفست کمونیست**، توانایی "سوسیالیسم خرده بورژوازی" در نقد سرمایه داری را ستود، اما نشان داد که سهم و همکاری مثبت آن ضعیف است. [چنین سوسیالیسمی] "با هدیان فلاکت باری از یأس، پایان یافت".^۲

امروز، فمینیست‌های رادیکال به دنبال جدا کردن ایده آل بورژوازی آزادی فردی از حقیقت غیرآزاد جامعه بورژوازی هستند: آن‌ها می‌خواهند فرد را از جامعه عقب بکشند. این کار در شعار "The personal is political" فشرده شده است. چنین شعاری سیاست را به موضوعی خصوصی بدل می‌کند، آن را از نو تعریف می‌کند و اقدام جمعی برای تغییر سیاسی را بی اثر می‌سازد.

ادعای غالب در جنبش زنان اینست که زنان باید خود را از افکار سرکوب‌کنندهٔ پدرسالاری آزاد کنند. من باب مثال، انقلاب جرمن‌گریبر در اتاق خواب. مارکسیست‌ها ادعا می‌کنند که این افکار نیستند که زندگی‌های ما را کنترل می‌کنند، بلکه این شرایط اجتماعی، قدرت واقعی سرمایه داری و دولت سرمایه داری است که زنان، هم چنین مردان و کودکان، باید خود را از آن آزاد سازند.

جزء لاینفک دیگر این "سیاست شخصی"، "افزایش آگاهی" است. تا حدی که عضویت طبقهٔ متوسط جدید "هیچ گونه اشتراک، مرز و محدودهٔ ملی و سازمان سیاسی ندارد" (از عبارات مارکس برای توصیف

بلکه حیوانی که تنها در داخل جامعه می‌تواند خود را [از دیگران] تمییز دهد. تولید به وسیلهٔ یک فرد منزوی در بیرون جامعه ... همان قدر مضحک است که توسعهٔ زبان با افرادی رخ دهد که با هم زندگی و با یک دیگر صحبت نمی‌کنند.^۱

مارکس در اواخر حیات خود نوشت، "روش تحلیل من، از پیش آغاز نمی‌شود، بلکه از دورهٔ اقتصادی مفروض جامعه شروع می‌گردد".

فردگرایی قدیمی خرده بورژوازی، ریشه در امید برای تبدیل شدن به ارباب خود داشت؛ فردگرایی خرده بورژوازی جدید، ریشه در جاه طلبی دارد. هنگامی که امکان تحرک رو به بالا وجود دارد، امید افراد محروم، به جای اقدام جمعی، روی پیشرفت فردی متمرکز می‌شود. به همین جهت، در طبقهٔ متوسط جدید، ایدهٔ مسلط اینست که پیروزی یک فرد، به تحصیلات، اراده و تلاش بستگی دارد.

اما دیدگاه طبقهٔ کار، روی نقطهٔ مقابل تأکید دارد. طبقهٔ کارگر اما روی همسانی و یکپارچگی (uniformity) تأکید می‌کند: از پیش تعیین کردن جایگاه یک فرد به وسیلهٔ سنت و طبقه ای که فرد در آن به دنیا می‌آید. یک کارگر به سازمان‌ها، یا اتحادیه‌هایی می‌پیوندد تا موقعیت خود را از طریق جمعی که به آن تعلق دارد، بهبود ببخشد. مردان و زنان طبقهٔ متوسط جدید به گروه‌هایی - نظیر انجمن‌های حرفه ای و کلوب‌های نخبگان - می‌پیوندند تا از یک سو پایه و مقام فردی خود بالا ببرند و از سوی دیگر از آن به عنوان وسیله ای برای به دست آوردن تماس‌های کاری بهتر استفاده کنند. حتی زمانی که به اتحادیه‌های مناسبی می‌پیوندند - به عنوان مثال در بریتانیا، اتحادیهٔ ملی معلمان یا اتحادیهٔ کارمندان دولت محلی NALGO، بسیاری از اعضای بلندمرتبه، بین آرزوهای جمعی برای بهبود شرایط همهٔ افراد و

^۱ K. Marx, *Grundrisse* (London 1973), p.84.

^۲ Marx and Engels, *Works*, Vol.6, pp.509-10.



جنبش رهایی زنان، در حالی که فاقد تکیه گاهی در داخل طبقهٔ کارگر متشکل است، و در غیاب یک مبارزهٔ توده ای به وسیلهٔ کارگران، ماریپیچ وار رو به پایین می لغزد؛ به روابط شخصی یا تعدادی از افراد موفق پناه می برد، به خلق آثار ادبی یا کارهای آکادمیک پناه می برد و بدین ترتیب از هرگونه تلاش برای تغییر دنیای بحران زده دست می کشد. دو جریان کلی در فمینیسم- جدایی طلبی و رفرمیسم- با یک دیگر تلاقی پیدا می کنند. جدایی طلبان، دور ساختار موجود جامعه خط می کشند و به دنبال ایجاد آبادی ای آزاد در داخل سیستم روانه می شوند؛ رفرمیست ها خود را با سیستم وفق می دهند و سعی می کنند تا نظام سرمایه داری را به گونه ای تعدیل کنند که در بالا برای تعداد اندکی جا وجود داشته باشد.

کارگری که به سوی سوسیالیسم می آید، با طبقه اش شناخته می شود. برای آن که یک عضو طبقهٔ متوسط به سوی سوسیالیسم حرکت کند، آن مرد یا زن باید رابطهٔ خود را با قلمروی اجتماعی طبقهٔ متوسط قطع کند، و در روح و بدن به پرولتاریا بپیوندد. این وظیفهٔ بسیار دشواری است، و تنها تعداد معدودی از پس آن برمی آیند.

حتی آن بخش هایی از جنبش زنان که در مورد طبقهٔ کارگر به صورت کلی صحبت می کنند، نقشی فرعی را برای طبقهٔ کارگر در جنبش خودشان قائلند. مبارزهٔ طبقاتی به واقعه ای کم اهمیت در بیرون از صحنهٔ جنبش زنان، جنبش سیاهان و هر چیز دیگری تنزل داده می شود. برای آن ها طبقهٔ کارگر هرگز سوژهٔ تاریخ نیست؛ در بهترین حالت، عنصری است برای گروه های رنگارنگ چپ. جمع بندی **مانیفست کمونیست** از تحلیل هایش در مورد "سوسیالیسم خرده بورژوازی" - که دشمن سوسیالیسم پرولتری است- امروز به تمامی جنبش های فمینیستی، حتی رادیکال ترین عناصر آن، ارتباط دارد. متوسل شدن به ژست و اداهای اخلاقی، در مواجهه با استبداد روز افزون دولت سرمایه داری، تنها ناامیدی و سرخوردگی عمومی را افزایش می دهد.

دهقانان خرده مالک استفاده کرده ام)^۱، "افزایش آگاهی" در حکم سیمان خوبیست برای گروه هایی بدون شکل که "چند رگهٔ طبقاتی" دارند (Cross-Class). خوان کاسل توضیح می دهد که:

اصطلاح "آگاهی"، مبهم است و به تجربه ای شخصی و ذهنی اشاره دارد. این ابهام ممکن است که نقطهٔ قوتی در جنبش زنان باشد، جنبشی که کنشگران آن متفوق اند که آگاهی رو به افزایش است، اما امکان متفاوت بودن اجزای سازندهٔ این آگاهی را بررسی نمی کنند. در جنبشی که احتمالاً کنشگران آن دیدگاه های بسیار متفاوتی دارند، بحث در مورد افزایش آگاهی، از تحقیق در مورد اجزای این آگاهی، بیش تر موجب وحدت می شود.^۲

"افزایش آگاهی" برای مردان و زنان طبقهٔ کارگر بیگانه است. آن ها وارد سیاست نمی شوند که خودشان را درک کنند و آگاهی شان را بالا ببرند. آن ها به یک سازمان می پیوندند چرا که در جستجوی قدرت **جمعی** برای تغییر شرایط خود، برای تغییر دنیا، هستند.

مشخصهٔ دیگر این "سیاست شخصی" تأکید روی تغییر سبک زندگی است: اجتناب از ازدواج، ایجاد "کمون های باز"، تجربه کردن عشق آزاد. همین موارد، این زنان را از اکثر زنان طبقهٔ کارگر جدا می کند. برای اکثریت زنان طبقهٔ کارگر، یک "سبک زندگی باز" با اندازهٔ کیف پول، هزینهٔ نیازهای ضروری، و شرایط تهیهٔ مسکن تعیین می شود.

آن مقداری که این "سیاست شخصی" هر زن را از فمینیست های اجتماعی و همجنسگرا جدا می کند، به منتهی درجهٔ خود می رسد. آن ها قلمرویی ایجاد می کنند که مردان در آن جایی ندارند.

¹ Marx and Engels, **Works**, Vol.11, p.187.

² Cassell, p.17



تظاهرات عظیم ضد سرمایه داری در لندن در اعتراض به کاهش بودجه عمومی

ترجمه: فعالین شبکهٔ همبستگی کارگران ایران

بیش از ۲۵۰ هزار نفر امروز شنبه ۲۶ مارس (۶ فروردین) در مرکز لندن در اعتراض به کاهش بودجه عمومی دولت بریتانیا تظاهرات کردند. این تظاهرات بزرگترین تظاهراتی بود که در هشت سال گذشته در مخالفت با سیاست های دولت بریتانیا برگزار شد.

معترضان همچنین پوسترها و آدمک هایی از دیوید کامرون، نخست وزیر بریتانیا، در کنار مارگارت تاچر، نخست وزیر پیشین از حزب محافظه کار در دست داشتند، چون معتقدند که سیاست های آقای کامرون هم مانند سیاست های خانم تاچر به "تقسیم و تفرقه در کشور" منجر می شود.

آنها همچنین مدیران ارشد بانک ها را به سودجویی و بی اعتنایی به دشواری وضعیت اقتصادی شهروندان متهم می کنند و می گویند که این بانک ها بودند که باعث به وجود آمدن بحران اقتصادی فعلی شدند.

پیش بینی می شود که در مجموع حدود نیم میلیون نفر به دلیل طرح های دولت بریتانیا در کاهش بودجه عمومی و صرفه جویی اقتصادی، کارشان را از دست بدهند.

دولت می گوید این سیاست های ریاضتی برای برطرف کردن کسری عظیم بودجه لازم است، اما واقعیت این است که چنین سیاست هایی مانع از بهبود وضع اقتصاد می شود.

اتحادیه ها کارگری عملاً نقش مهمی در ۱۰ ماه پیش ایفا نکرده اند و این اولین اقدام آنها بوده است. در مقابل رهبری رفرمیست اتحادیه های کارگری توده های عظیمی از جوانان دانشجو و کارگری به دنبال مبارزه مستقل خود از اتحادیه های کارگری هستند.

زمان آن رسیده است که رهبری نوینی برای مبارزه با سرمایه داری در بریتانیا ایجاد گردد. مبارزه با سرمایه داری را باید متکی خود سازماندهی زحمتکشان سازمان داد.

رفقای مارکسیست های انقلابی در این تظاهرات شرکت فعال داشتند و اطلاعیه هایی به زبان انگلیسی پخش کردند.

اقتصاد آمریکا: از "مترقی" بودن تا "طفیلی" شدن

مایکل رابرتز، ۱۵ فوریهٔ ۲۰۱۱ مترجم: آرمان پویان
سرمایه داری آمریکا، دیگر نظامی مترقی در توسعهٔ نیروهای مولده نیست. اما مقصود من از این عبارت چیست؟ یک اقتصاد، از آن جهت "مترقی" است که می تواند چیزهای جدید و بیش تری را که مردم برای بهبود استانداردهای زندگی و کاهش ساعات تلاش و زحمت خود قادر به استفاده از آن هستند، بسط و افزایش دهد.

سرمایه داری یک شیوهٔ اجتماعی تولیدست که به معنای فوق، مترقی بوده. در این جا صفت "مترقی"، به معنای آن نیست که نظام سرمایه داری، یک نظام منصفانه، برابر یا عادلانه است؛ بلکه صرفاً یعنی این نظام، تولید تمامی چیزهایی را که ما مصرف می کنیم و به آن نیاز داریم، تا سطوحی بالا افزایش داده است. اما اکنون سرمایه داری آمریکا به نظامی کهنه مبدل شده که بسیار کم تر از گذشته مترقی است. در حال حاضر، عمدهٔ بخش های اقتصاد سرمایه داری آمریکا در حکم انگل هایی هستند که به بدنهٔ بخش های مولد اقتصاد چسبیده و به ارزشی که در آن جا ایجاد می شود، وابسته اند. این بخش های انگلی، خود مولد ارزش نیستند، بلکه فقط ارزش را از بخش های مولد استخراج می کنند یا به عبارت بهتر، می مکند. اما این کار تا حدی است که به نظر می رسد چنین بخش هایی سودآور هستند. این بخش های غیرمولد عبارتند از: مالیه، املاک و بیمه (اصطلاحاً FIRE)، عمده فروشی، تبلیغات، بازاریابی و دولت. عمدهٔ این بخش ها برای روان کردن چرخ های سیستم به کمک اعتبارات، یا آماده ساختن نیروی کار سالم و آموزش دیده ضروری هستند. با این وجود، بهای آن ها را بخش های مولد- مانند مانوفاکتور، کشاورزی، معدن، حمل و نقل، مخابرات و خدمات رفاهی- می پردازند. برای آن که سرمایه داری آمریکا "مترقی" محسوب شود (با همان تعریفی که ارائه شد)، بخش های مولد فوق الزماً باید بخش های مسلط اقتصاد باشند. با این حال، دیگر چنین نیست. من به دادهایی مراجعه کردم که به سال ۱۷۹۹ بازمی گشت (نگاه کنید به: آمارهای تاریخی ایالات متحده: ۱۷۹۹-۱۹۴۵، منتشر شده از سوی ادارهٔ سرشماری آمریکا). در سال ۱۷۹۹، کشاورزی با اختصاص ۴۰ درصد تولیدات به خود، بخش مسلط اقتصاد آمریکا بود و پس از آن، حمل و نقل (با ۲۴ درصد از تولیدات) قرار داشت. مانوفاکتور تنها ۵ درصد تولیدات را تشکیل می داد. درست تا پیش از آغاز جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۳۷، مانوفاکتور

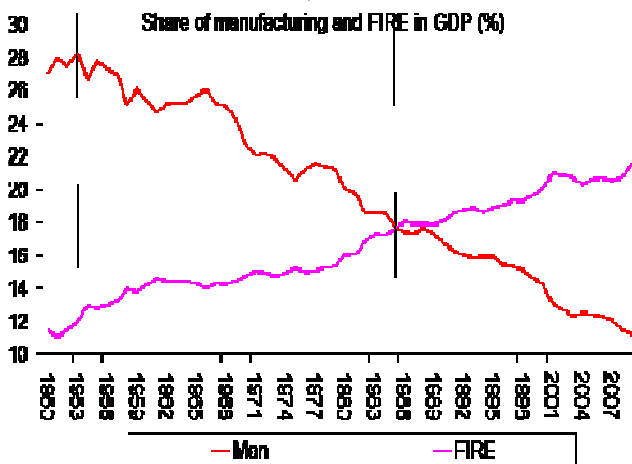


در سال ۱۹۳۷، بخش های مولد اقتصاد ایالات متحده، جزو بخش های مسلط بودند که قریب به ۶۰ درصد تولید سالانه را به خود اختصاص می دادند. بخش های واقعاً انگلی (FIRE) هم چنان کم تر از ۱۰ درصد تولید سالانه را تشکیل می دادند.

اما از ۱۹۴۵ به بعد، سلطهٔ بخش مانوفکتور ایالات متحده رو به کاهش گذاشت؛ به طوری که از ۲۸ درصد GDP در سال ۱۹۵۰، اکنون به ۱۱ درصد تنزل پیدا کرده است. هم زمان، سهم FIRE از ۱۱ درصد، اکنون به کم تر از ۲۲ درصد افزایش داشته است (تقریباً دو برابر). اندازهٔ بخش خدمات، به ویژه دولت، هم به طور مشخص رشد کرد و اکنون، بخش های مولد اقتصاد سرمایه داری در اقلیت قرار دارند.

در سال ۱۹۸۵، سهم FIRE از تولید ملی، از سهم بخش مانوفاکتور فراتر رفت. از آن زمان تاکنون، اقتصاد آمریکا به یک اقتصاد طفیلی تبدیل شده است؛ در حال حاضر عمدهٔ ارزش از بهره، اجازه و سود سهام می آید تا تولیدات صنعتی. سهم FIRE از ارزش افزوده، از بخش های مولد (چه در داخل ایالات متحده و چه خارج از آن) گرفته می شود.

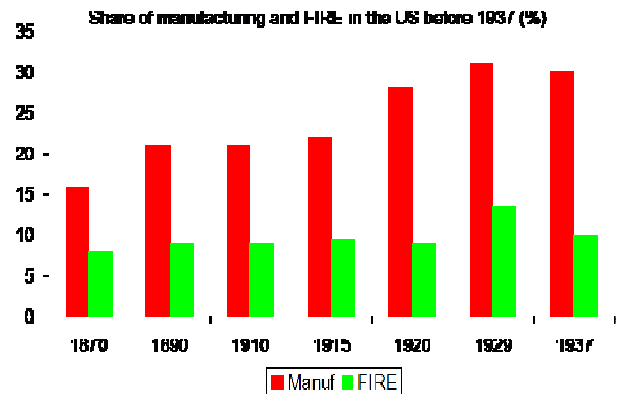
سهم تولیدات صنعتی و FIRE از تولید ناخالص داخلی (به درصد)



در مقایسه با بخش غیر مالی اقتصاد آمریکا، سودهای بخش مالی از صعود تندی برخوردار بوده و حتی در مقطعی، به بیش از ۴۰ درصد کل سودهای داخلی رسیده است. اما در عین حال، افزایش به مراتب چشمگیرتری در سودهای به دست آمده از خارج مشاهده می شود (سطح سبز رنگ). از سال ۱۹۵۰ به این سو، سهم این سودها تقریباً چهار برابر

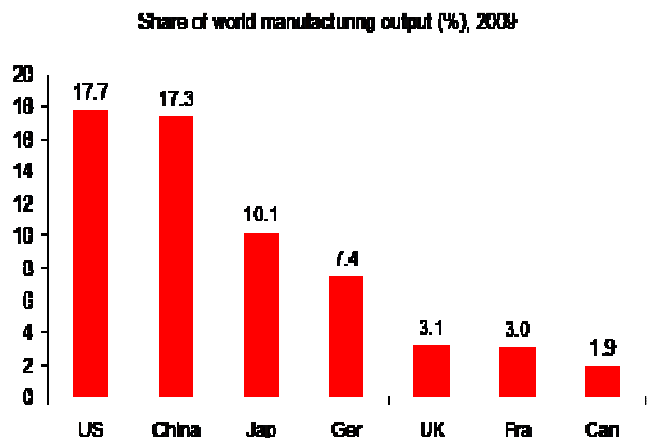
با تصاحب سهم ۳۱ درصدی از GDP، به بخش مسلط اقتصاد بدل شد. این در حالی بود که سهم بخش کشاورزی از GDP به ۱۲ درصد می رسید (حمل و نقل نیز کمابیش سهم مشابهی داشت). تا پیش از ۱۹۰۰ میلادی، ایالات متحده هنوز به یک اقتصاد سرمایه داری اساساً صنعتی تبدیل نگشته بود. در همین زمان، سهم بخش مانوفاکتور از تولید ناخالص داخلی، نهایتاً از سهم بخش کشاورزی (در حدود ۲۰ درصد) فراتر رفت.

سهم بخش های مانوفاکتور و FIRE در ایالات متحده تا پیش از سال ۱۹۳۷ (به درصد)



دقیقاً در فاصلهٔ دو جنگ جهانی، سهم بخش مانوفاکتور آمریکا از تولید، افزایش یافت. در همین دوره بود که ایالات متحده، به بزرگ ترین اقتصاد صنعتی جهان بدل شد (که البته هنوز هم هست. کشور چین از نظر ارزش تولیدات خود- به میلیارد دلار آمریکا- تاکنون از آمریکا پیشی نگرفته است، هرچند در آیندهٔ نزدیک رتبهٔ آمریکا را پشت سر خواهد گذاشت).

سهم کشورها در تولید مانوفاکتوری جهان (به درصد)، سال ۲۰۰۹





ادامهٔ فصل ششم

کنگره های چهارم و پنجم جهانی (۱۹۵۴ و ۱۹۵۷)

امر تهیه ی مقدمات و برگزاری کنگره ی چهارم جهانی تحت تأثیر انشعاب فوق الذکر، که در آن بین رخ داده بود، واقع شد. در این کنگره که در ژوئیه سال ۱۹۵۴ تشکیل گردید نمایندگان بیست و یک کشور شرکت نمودند. بخشی از وقت این کنگره مصروف گروه کوچکی گردید که مبارزه ی شدیدی را علیه طرفداران کمیته ی بین المللی به راه انداخته بود ولی بلافاصله پس از انشعاب تمامی حملات بسیار شدید خود را متوجه بین الملل چهارم ساخت. این گروه، که حتی نخواست تا پایان کنگره در آن باقی بماند، به زودی نیز خود از هم پاشید، مبارزه برای ایجاد احزاب جدید انقلابی را امری زائد تشخیص می داد.

مهمترین تکلیف کنگره ی چهارم عمق بخشیدن به مواضع تصویب شده در کنگره ی قبلی بود. در این کنگره دو سند اساسی اتخاذ شد. یکی از آنها، که بوسیله ی پابلو عرضه گردید، مسأله ی پیوند تروتسکیست ها به جنبش واقعی توده ها را مورد بررسی قرار می داد و شرائط انقلابی وقت و وظیفه ی اساسی در رابطه با ساختن احزاب انقلابی و مارکسیستی توده ای را یادآوری می نمود. در این مورد سند مذکور بر ضرورت در آمیختن با توده ها در عمل و نه در برنامه پافشاری می کرد. این سند تحولاتی را که درون سازمان های توده ای در حال وقوع بود روشن می کرد و لزوم این که سازمان های تروتسکیستی، در اینگونه سازمان ها زمینه ی فعالیتی برای خود برگزینند را خاطرنشان می ساخت و البته مقصود از چنین فعالیتی اصلاح کردن این سازمان ها نبود. این سند اضافه بر ملاحظات اساسی دارای ملاحظات تاکتیکی خاص در مورد کشورهای مختلف بود.

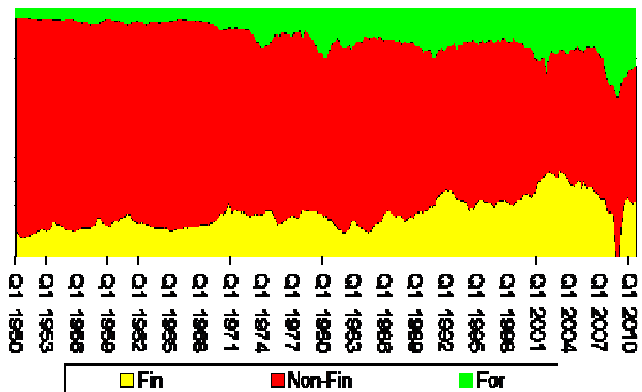
سند دیگر که از جانب ارنست مندل ارائه شد صعود و نزول استالینیسم نام داشت. این سند در کنگره ی بعدی نیز به کار گرفته شده و تکمیل گشت. ما در صفحات بعدی به این سند خواهیم پرداخت.

شده است، در حالی که سهم سودهای مالی (سطح زرد رنگ) تنها دو برابر گردیده است.

سودهای بخش غیرمالی داخلی آمریکا (سطح قرمز رنگ) نیز به میزان یک سوّم سقوط کرده است، هرچند این نوع سود، هم چنان بزرگ ترین سهم را داراست. با این حال ما تا زمانی که سودهای بخش مالی و خارجی بیش از نیمی از کلّ سودهای شرکتی ایالات متحده را تشکیل دهند، فاصلهٔ چندانی نداریم.

سهم بخش های مختلف از سودهای شرکتی ایالات متحده

Shares of US corporate profits (%)



این موضوع حقیقتاً ایالات متحده را به یک اقتصاد امپریالیستی طفیلی تبدیل خواهد کرد. آمریکا دیگر نه یک نیروی مترقی در جهان، بلکه انگلی برای سایر اقتصادهای سرمایه داریست.

منبع:

<http://thenextrecession.wordpress.com/2011/02/15/america-from-progressive-to-rentier/>





جائی که مدت های مدید فقط یک نظر حکومت می کرد فراهم آورد.

و آنگاه سال ۱۹۵۶ فرارسید که وقایع عمده ی آن تشکیل کنگره ی بیستم حزب کمونیست شوروی و وقایع لهستان و مجارستان بودند. در کنگره ی بیستم خروشچف در یک نشست سری گزارشی در باب "کیش شخصیت استالین" عرضه کرد و در آن تعدادی از جنایات استالین را تقبیح نمود. او در این گزارش به دنبال ریشه ی پدیده ی استالینی نبود؛ بلکه بر عکس گزارش او تنها شخص استالین را قربانی می کرد تا دستگاه قدرت بورکراسی را از خطر برهاند. در لهستان اعتصابات متعدد و سپس تولد یک جنبش توده ای گومولکا Gomulka را، که یکی از قربانیان دوران استالین بود، به مقام رهبری حزب و دولت رساند. در مجارستان، در برابر عظمت بسیج توده ای و رفتار نامصممانه ایمرناگی Imre Nagy، کرملین از طریق مداخله ی ارتش شوروی به سرکوب خونین جنبش توده ای دست زد.

از جانبی دیگر، در زمینه انقلاب مستعمراتی، هنوز از خاتمه ی جنگ میان امپریالیسم فرانسه و بیت مینه مطابق با مفاد موافقتنامه های ژنو در ژوئیه ۱۹۵۴ دیری نگذشته بود که جنگ الجزایر آغاز شد (نوامبر ۱۹۵۴).

سال ۱۹۵۶ همچنین سال بحران سوئز بود. در این سال، متعاقب ملی شدن کانال سوئز، دولتهای فرانسه و انگلستان به همدستی اسرائیل دست به مداخله نظامی بر علیه مصر زدند. این کشورها به خاطر فشار توأم واشگتن و کرملین مجبور شدند از مداخله نظامی خود دست بکشند.

در این زمان تمامی بخش های بین الملل درگیر دو نوع فعالیت عملی بودند. در مرتبه اول مداخله در فرآیند بحران بین المللی استالینیسم و احزاب کمونیست، که عمدتاً در محافل روشنفکرانه و دانشجویی این احزاب نمودار شده ولی هم چنین به برخی اقشار کارگری نیز سرایت کرده بود. و به علاوه تعداد زیادی از بخش ها در راه کمک هر چه بیشتر به انقلاب الجزایر و بطور کلی انقلاب های مستعمراتی به همکاری پرداختند.

نقش کنگره ی چهارم بیش از هر چیز، جلوگیری از بروز عواقب انشعاب و از نو سازماندهی نیروها در مقابل گرایشات گریزنده از مرکز سازمان، که بواسطه ی انشعاب به حرکت در آمده بودند، و تجکیم پایه های سازمان به دنبال ضربات وارده بود.

کنگره همچنین قطعنامه دیگری را که استقرار مجدد وحدت جنبش تروتسکیستی را ممکن و مطلوب اعلام نموده و کمیته ی اجرایی منتخبه در این کنگره را مأمور برقراری تماس با سازمان های غائب (سازمان های وابسته به کمیته ی بین المللی) می ساخت تا آنان را از موضع کنگره درباره ی مسأله ی وحدت مطلع گرداند، تصویب کرد.

اندکی پس از برگزاری کنگره ی چهارم موقعیت درونی بین الملل رو به بهبودی گذاشت. در این مورد تغییر موقعیت جهانی نقش بسیار مؤثری داشت.

از سال ۱۹۵۵ به بعد نقطه ی عطف غیرمنتظره ای در وضع اقتصادی کشورهای پیشرفته ی سرمایه داری را احساس کردیم. دوران کوفائی اقتصادی شروع بر نشستن کرده بود. و اکنون می بایست به این مسأله پرداخت. در اکتبر ۱۹۵۵ کمیته ی اجرایی بین المللی اولین پاسخ خود را در این زمینه تهیه نمود که در آن از پیدایش علائم شکوفائی اقتصادی در طول بیش از یک سال گذشته سخن می رفت. این متن بیش از آن که نوعی تحلیل نظریه ای باشد، توصیفی بود و به چشم اندازهای مربوط به وضع جدید با احتیاط برخورد کرده بود.

عاملی که بیش از همه در بهبود وضع جنبش مؤثر بود، تحول اوضاع داخلی اتحاد شوروی و دول کارگری اروپای شرقی بود. در شوروی مبارزه ای میان رهبرانی که جانشین استالین شده بودند جریان داشت و برپا اولیم کسی بود که از صحنه بیرون رانده شد. سپس نوبت مالنکف بود که به زودی جای خود را به اتحاد بولگانین- خروشچف -Boulganine-Khrouchtchrv داد. این مبارزه تا حدود دو سال دیگر هم چنان ادامه یافت. بحران در صدر حزب و عقب نشینی های رهبری امکان ابراز نظرات نامطابق با اصول رایج را در



اروپای غربی اختصاص داشت. این سند به توضیح روش های "بحران شکن" (anti-crisis)، که دول سرمایه داری به کار می بردند و نقش اعتبار مصرف، قروض ملی و غیره پرداخته و افزون بر آن روشن کرده بود که روشهایی که سرمایه داران، برای رسیدن به نتایجی که آنقدر به آن افتخار می کردند، به مرور زمان پس روی های اقتصادی متعددی، بیکاری تکنولوژیک و شکسته شدن درازمدت ارزش ارز را به دنبال خواهد داشت. سند مزبور اقتصاد دول کارگری، در عین تصدیق رشد اعجاب آور آن، نشان می داد که این کشورها که تا آن زمان تأکید خود را بر تهیه ی وسائل تولید و غالباً بدون در نظر گرفتن هزینه ی تولیدی گذارده بودند، به علل اجتماعی مجبور خواهند بود اهمیت بیشتر و روزافزونی به تولید کالاهای مصرفی بدهند و هم چنین به معقولانه ساختن rationalisation اقتصاد خود اقدام نمایند. این سند به جای آن که به پیشنهاد راه حل هایی از قبیل آن چه که اصلاح طلبانی نظیر لیبرمن Liberman، تراپزنیکوف Trapeznikov، سیک و غیره مدافع آنند، بپردازد، نقش دمکراسی کارگری را به عنوان عامل ضروری پیشرفت در زمینه ی اقتصادی، و نه فقط به مثابه یک عامل سیاسی محوری، مؤکد می ساخت. این سند همچنین بر این نکته تأکید می کرد که ممالک استعمارزده با آن که از نظر ارقام مطلق در حال پیشرفت اقتصادی محدودی می باشند. در واقع در مقایسه با دیگر کشورهای جهان در حال نزول نسبی هستند و نتیجه ی این نزول نسبی افزایش فقر توده های این ممالک خواهد بود و بدین ترتیب آن شرائط عینی که انقلاب را در کشورهای استعمارزده دامن می زد به جای خود باقی خواهد ماند. در زمینه ی مبارزه ی طبقاتی در کشورهای سرمایه داری، این سند چنین اعلام می داشت که موقعیت جدید اقتصادی با آن که دیگر محلی برای مبارزات انقلابی در زمان فعلی باقی نمی گذارد، با این حال در رابطه با مراحل مختلفه ی سیکل اقتصادی به مبارزات مطالباتی کارگران در برخی کشورها منجر خواهد گردید.

سند کنگره درباره انقلاب مستعمراتی، که توسط پیرفرانک عرضه شد، بر این تأکید گذاشته بود که انقلاب مستعمراتی مسأله اصلی دوران بعد از جنگ است و این مسأله تمام چشم اندازهایی را که از ابتدای آغاز جنبش کارگری و حتی بعد از

در طی این دوره بخش های بین الملل بطورکلی فعالیت های خود را از سر گرفتند و به تعداد اعضاء خود تا اندازه ای افزودند و از آنجا که آن چه که بین الملل در عرض این مدت طولانی، بر اساس ملاحظات صرفاً تئوریک، در مورد استالینیسیم برملا کرده بود، برای اولین بار به مقیاسی قابل ملاحظه در عمل نشان داده شد، اعتماد عمومی نسبت به آن بالا گرفت. و علاوه بر افزایش تعداد اعضاء سازمان، که هنوز بسیار محدود بود، اعتبار و اتوریته سیاسی سازمان تقویت شد.

در چنین شرائطی بود که بعد از نوامبر سال ۱۹۵۶، مقدمات پنجمین کنگره ی جهانی، که ماهیتی کاملاً متفاوت با کنگره ی قبلی داشت چیده شد.

در جریان آماده ساختن این کنگره، مطابق با تصمیمات کنگره ی چهارم، کوششی در جهت تجدید رابطه با کمیته ی بین المللی و به منظور عملی نمودن وحدت مجدد سازمان صورت گرفت. به دنبال تشکیل کنگره ی بیستم حزب کمونیست شوروی از نوشته های مطبوعات کمیته (و به ویژه مطبوعات سازمان) چنین بر می آمد که اختلافات نظری در مورد ا-ج-ش-س و مسأله "استالین زدائی" کاهش یافته باشند. اما کوشش فوق اساساً به این دلیل که عدم اعتماد در زمینه ی سازمانی همچنان باقی بود، با شکست مواجه گشت.

کنگره ی پنجم در اکتبر سال ۱۹۵۷ قریب صد نماینده و ناظر از بیست و پنج کشور را به دور هم گرد آورد. در بین نمایندگان ناظر هیأت نمایندگی رزمندگان الجزایری نیز حضور داشت.

مسیر وقایع امکان این را فراهم کرده بود که دگرگونی های بعد از جنگ با وضوح خیلی بیشتر روشن کردند. سه مسأله ی اساسی مورد بررسی کنگره قرار گرفت که نتیجتاً آنها متون زیرین بود: چشم اندازهای اقتصادی و سیاسی جهان؛ انقلاب مستعمراتی از پایان جنگ دوم جهانی تا به امروز؛ صعود، نزول و سقوط استالینیسیم.

سندی که تحت عنوان "چشم اندازهای اقتصادی و سیاسی جهان"، توسط پابلو ارانه شد، قبل از هرچیز به بیان مفصل علل شکوفائی اقتصادی غیرمنتظره ی ایالات متحده و



جهانی، که امکانش خیلی کم است، خطر بازگشت به سرمایه داری در روسیه ی شوروی وجود ندارد. ادامه ی بحران استالینیسیم لاجرم برخورد میان بورکراسی و پرولتاریا را برخواهد انگیخت. این سند اقدامات مربوط به "استالین زدائی" دولت از جانب بورکراسی را به مثابه ی دفاع از طریق این اقدامات به دنبال پایه ی گسترده تری در میان قشر بورکرات و همچنین برآورده کردن برخی از حیاتی ترین خواست های توده ها می گردد. آن بخش از این سند که پس از وقایع سال ۱۹۵۶ نوشته شده درونمای غلطی بدست می دهد زیرا که تشدید بحران استالینیسیم را امری فوری تلقی کرده و دوره ی بعد از برکنار شدن "گروه ضدحزبی" توسط خروشچف در سال ۱۹۵۷، را که حدود ده سال به طول انجامید، یعنی دوره ای که می توان بر آن نام دوران "رفرمیستی" گذاشت، یش بینی نمی کند. و بالاخره این سند با آغاز از آن چه تروتسکی در برنامه انتقالی سال ۱۹۳۸ نوشته بود و با در نظر گرفتن اطلاعاتی که شرائط جدید شوروی بدست می داد و تجربیات کشورهای لهستان و مجارستان در سال ۱۹۵۶، یک طرح اولیه برنامه ی انتقالی برای انقلاب سیاسی را شامل بود. در این سند بحران احزاب کمونیست، دول کارگری و دول سرمایه داری جای مهمی را اشغال می کرد. گسترش بعدی اختلافات چین و شوروی بار دیگر تجدید نظر عمیق در این موضوع را مطرح ساخت.

کنگره ی پنجم مباحثات دامنه داری را به خود دید و برخی نکات مورد مشاجره شدید نمایندگان مختلف قرار گرفت اما هیچگونه مبارزه میان گرایشات بروز نیافت. بین الملل کاملاً تجدیدقوا کرده بود و یکبار دیگر به اتفاق آراء خود را موافق با وحدت مجدد جنبش بین المللی [تروتسکیستی] اعلام کرد. اما در پشت وحدتی که در کنگره رخ نمود، بحران های جدیدی در حال تکوین بود و حتی در همین زمان اصطکاک چندی در درون رهبری بین الملل احساس می شد.

انقلاب اکتبر مطرح بوده اند، و بنابراین انقلاب می باید ابتدا در غرب و بعد در شرق به پیروزی برسد، بر هم زده است. این سند نشان می داد که این انقلاب ها تنها به مثابه انقلابی مداوم می توانند به پیروزی برسند و از این نظر جزء متشکله ی انقلاب جهانی به شمار می روند و در مرحله ی مورد بحث حلقه ی میان انقلاب اکتبر و پیروزی انقلاب جهانی را تشکیل می دهد. این سند سپس به بررسی دقیق جنبش های مستعمراتی، ماهیت رهبری این جنبش ها و به ویژه رهبریهای که خصلت بناپارتنیستی آشکاری داشتند، و به سیاست امپریالیست ها و دول کارگری مختلف (شوروی و چین) در رابطه با کشورهای تحت استعمار و جنبش های آنان پرداخته و نقش پرولتاریا و دهقانان ممالک استعمارزده به عنوان عامل نظامی بلکه همچنین به مثابه ی عامل سازماندهی و آموزش سیاسی توده ها نیز در این سند مورد تأکید واقع شده بود. کنگره به ضرورت و اختصاص بخش اعظمی از فعالیت های جنبش تروتسکیستی، و به ویژه بخش های متعلق به کشورهای امپریالیستی، به انقلاب ضداستعماری پافشاری کرد.

کنگره پنجم سند صعود و نزول استالینیسیم را که در کنگره ی قبلی به تصویب رسیده بود دوباره اتخاذ کرد و بر آن بخش دیگری تحت عنوان نزول و سقوط استالینیسیم افزود، این مجموعه که توسط ارنست مندل ارائه گردید یکی از کاملترین متون را درباره ی استالینیسیم، دول کارگری و احزاب کمونیست تشکیل می دهد. این متن از مراحل عمده ی تاریخ بعد از انقلاب اکتبر آغاز می کند؛ دوران اوج انقلابی سال های ۱۹۱۷ تا ۱۹۴۳، فرونشینی موج انقلاب در سالهای ۱۹۲۳ تا ۱۹۴۳، دوران اوج نوین انقلاب از سال ۱۹۴۳ به بعد. ان متن آن شرائط عینی را که د به قدرت رسیدن استالین در شوروی مؤثر و بر احزاب کمونیست حاکم بوده اند (انزوا و عقب ماندگی دولت شوروی، فروکش موج انقلابی در جهان) یادآور گشته و آنها را با موقعیت جدید مقایسه می نماید: وجود چندین دولت کارگری، تبدیل کشور شوروی به دومین قدرت جهانی، خیزش نوین موج انقلاب در دنیا. و بدین ترتیب متن مزبور وقایعی را که در بطن بحران استالینیسیم جای دارند روشن می سازد و نشان می دهد که دیگر از این پس جز در صورت شکست در یک جنگ